

حزب مخفی غیرقانونی یا علنی و قانونی؟

در شرایطی که افغانستان از طرف کشورهای امپریالیستی به رهبری امپریالیزم امریکا اشغال گردیده، مساله حزب مخفی غیرقانونی و حزب علنی قانونی یکی از مهم ترین مسایل بحثی در چنین شرایطی است.

در رابطه به این مساله است که چپ افغانستان به دو صف کاملاً جداگانه (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست و تسلیم طلب) تقسیم گردیده و در مقابل یکدیگر صف آرایی نموده اند. حاد بودن مبارزه علیه تسلیم طلبان بدین دلیل است که به این پرسش منجر می گردد که آیا حزب مخفی و غیرقانونی ضروری است یا نه؟

تسلیم طلبان وطنی رفرمیست هایی اند که چشم امید به اصلاحات اشغالگران و دموکراسی دم بریده شان دوخته اند. آنها همه اعتقادات خود را نسبت به توده ها از دست داده اند. بدین مناسبت از اشغالگران می خواهند که « با قاطعیت » برای « تامین حاکمیت قانون و دموکراسی » بکوشند، تا « جامعه مردم سالاری » را در افغانستان مستقر نمایند. آنها این باور را به توده و نسل جوان کشور تلقین نموده و می نمایند که تنها راه پیروزی و بدست آوردن حقوق از طریق مبارزات علنی و قانونی امکان پذیر است. آنها بجای موضعگیری مشخص علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده به عنوان دشمن عمده کشور و مردمان کشور کوشش می نمایند که با تغییرات نهاد ها و ابزار از کار افتاده سلطه سیاسی اشغالگران و رژیم دست نشانده را در افغانستان پایدار ساخته و باز سازی نمایند. براساس این استدلال بی پایه به ساختن احزاب علنی راجستر شده پرداخته و به مبارزات کاملاً علنی و قانونی روی آورده اند. در حالیکه تاریخ انقلابات جهان و بخصوص انقلاب ۱۹۱۷ اکتبر و انقلاب ۱۹۴۹ چین بی بنیاد بودن مبارزات علنی و قانونی را بخوبی نشان داده است. و نشان داده نیروهای که به ساختن احزاب قانونی، علنی و مبارزات علنی و قانونی روی آوردند یا نابود شدند و یا اینکه در صف بورژوازی در مقابل نیروهای انقلابی ایستادند.

تسلیم طلبان رفرمیست برای اینکه روحیه تسلیم طلبی و رفرمیستی خود را توجیه نمایند به نشر دو مقاله از لنین بنام "مارکسیزم و رفرمیزم و حزب غیرقانونی و فعالیت های قانونی" مبادرت ورزیده آن را نشر و باز نشر نموده اند. هر گاه کسی اندکی از لحاظ سیاسی آگاهی داشته باشد، به این توجیه پوزخند می زند و آنرا مضحکه ای بیش نمی داند؛ زیرا بخوبی درک می نماید که روسیه تزاری یک کشور امپریالیستی بوده که بعضی از کشور های ضعیف را به مستعمره در آورده بود و بر ملل دیگر ستم می نمود و افغانستان کشور است مستعمره - نیمه فیودالی. بحث لنین مربوط می شود به کشورهای سرمایه داری امپریالیستی نه کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فیودالی و یا مستعمره - نیمه فیودالی. با آنها لنین در چنان شرایطی روی حزب غیرقانونی و فعالیت های غیرقانونی تأکید می ورزد و پیروان احزاب علنی را انحلال طلب می نامد.

تسلیم طلبان با هدیه ناچیز اشغالگران تن به صلح خفت باری دادند. امروز تسلیم طلبان رفرمیست تخم علف های هرز ضد مبارزه جویانه علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده را کاشته و می کارند، هر گاه به این شیوه مبارزاتی شان توجه نکنند و از این مبارزات دست نکشند یقیناً که فردا یا نابود می شوند و یا در صف سرکوبگران انقلاب می ایستند.

مقاله "مارکسیزم و رفرمیسم" لنین بطور مشخص و صریح نا پایدار بودن و ناکافی بودن رفرم را توضیح می دهد. او در این مقاله توضیح می دهد که بورژوازی با استفاده از رفرم طبقه کارگر را فریب می دهد و از این طریق می خواهد سلطه خود را مستحکم نموده و بردگی مزدی را جاودانه سازد. در ضمن او توضیح می دهد که انقلابیون از رفرم در توسعه و تکامل مبارزه طبقاتی، تدارک و برپایی قیام مسلحانه استفاده می نمایند. در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی مبارزه در ابتدا شکل خونین را ندارد، بلکه با ایجاد احزاب مخفی و فعالیت های مخفی، نیروهای انقلابی می توانند تا حدودی از مبارزات علنی و قانونی برای بسیج طبقه کارگر و برپایی قیام مسلحانه استفاده نمایند. و توضیح می دهد که مبارزات اقتصادی کارگران در کشورهای سرمایه داری در بسیاری موارد اصلاحی اند، این مبارزات فقط برای اصلاح نظام سرمایه داری پیش برده می شود نه درهم شکستن نظام سرمایه داری. هر گاه مبارزات اقتصادی کارگران همپا با مبارزات سیاسی رشد نماید بطور دقیق می تواند به اهدافش نایل آید و نظام سرمایه داری را درهم شکند. در این مقاله روی حزب مخفی و فعالیت های مخفی تأکید گردیده است. در مقاله گفته شده که انقلابیون کشورهای سرمایه از طریق مبارزات علنی و قانونی فقط می توانند خواست های عاجل کارگران از قبیل ۸ ساعت کار و ازدیاد دستمزد را مطرح نمایند و هیچگاه نمی توانند که خواست های اساسی کارگران یعنی قیام مسلحانه و سرنگونی بورژوازی را مطرح کنند. زیرا قیام مسلحانه و سرنگونی رژیم و انقلاب عمل غیر قانونی است. هیچ رژیمی چنین شعارهایی را تحمل نمی کند. این کار فقط و فقط از طریق حزب مخفی، مبارزات کاملاً مخفی و نشرات مخفی می تواند جامه عمل بپوشد.

مائوتسه دون در اثر معروفش درباره "تضاد" میگوید: «در جامعه طبقاتی انقلاب و جنگ های انقلابی اجتناب ناپذیرند، بدون آنها نه جهشی در تکامل جامعه امکان پذیر است و نه ممکن است که طبقه ارتجاعی حاکم واژگون گردد تا مردم بتوانند قدرت دولتی را بدست گیرند.»

به همین ترتیب در اثر "جنگ و مسائل استراتژی" گفته است: «وظیفه اساسی انقلاب و عالی ترین شکل آن در دست گرفتن قدرت دولتی براه های مسلحانه است یعنی حل مسئله بوسیله جنگ. این پرنسیپ مارکسیستی-لنینیستی یک اعتبار عمومی دارد. نه فقط در چین بلکه برای سایر کشورها نیز معتبر است.»

معدالک در حالیکه اصل یکی است، حزب پرولتاریا آن را بر حسب شرایط مختلف بطرق گوناگون عملی می گرداند. در کشور سرمایه داری، صرف نظر از دوران فاشیسم و دوران جنگ، شرایط از این قرار اند: در درون کشور دیگر فیودالیزم وجود ندارد، رژیم دموکراسی بورژوازی برقرار است. این کشورها در مناسبات خارجی خود زیر ستم ملی نیستند بلکه بر عکس بر ملتهای دیگر ستم روا می دارند. با توجه به این خصوصیات وظایف حزب پرولتاریا در کشورهای سرمایه داری عبارت از اینست که طی یک دوران طولانی مبارزه قانونی کارگران را آموزش دهد و نیرو جمع کند و بدین ترتیب خود را برای سرنگون ساختن نهایی سرمایه داری آماده نماید. مسایلی که در این کشورها مطرح اند عبارت اند از: مبارزه قانونی طولانی، استفاده از تریبون پارلمان، اعتصابات اقتصادی و سیاسی، سازمان دهی سندیکاها و آموزش کارگران. در این کشورها شکل سازمانی، قانونی است، شکل مبارزه خونین نیست (به جنگ متوسل نمی شود) در مسئله جنگ، احزاب کمونیست کشورهای سرمایه داری بر ضد هر جنگ امپریالیستی که بدست کشورهای شان بر پا می شود، به مبارزه بر می خیزند، هر گاه چنین جنگی بر پا شود، سیاست این احزاب فراهم آوردن موجبات شکست دولت ارتجاعی کشور خود خواهد بود. جنگی که این احزاب می خواهند، جنگ داخلی است که آن را تدارک می بینند. اما تا زمانی که بورژوازی واقعاً

ناتوان نگردد، تا زمانی که اکثریت پرولتاریا برای اقدام به قیام مسلح و جنگ داخلی مصمم نشود، تا زمانی که توده های دهقان داوطلبانه به پرولتاریا یاری نرسانند، این قیام و این جنگ نباید بر پا شود و آنگاه که چنین قیام و یا جنگی بر پا شد نخستین گام اشغال شهرها و سپس حمله به دهات خواهد بود، نه بر عکس. این است آنچه که احزاب کمونیست کشورهای سرمایه داری انجام داده اند، اینست آنچه که انقلاب اکتبر روسیه بر آن صحنه گذاشته است.

در چین وضع طور دیگر است. ویژگی چین در اینست که کشوری مستقل و دموکرات نیست بلکه نیمه مستعمره – نیمه فیودالی است که در آن نظام دموکراتیک مستقر نیست بلکه ستم فیودالی حکمفرما است، کشور بیست که در مناسبات خارجی خویش از استقلال سیاسی بر خوردار نیست بلکه زیر یوغ امپریالیزم قرار دارد. از این جهت در چین پارلمانی که بتواند مورد استفاده قرار گیرد، نیست و حق تشکیل اعتصابات هم برای کارگران وجود ندارد. در اینجا وظیفه حزب کمونیست علی الاصول این نیست که مبارزه قانونی طویل المدتی را از سر بگذراند تا به قیام و جنگ برسد، و یا نخست شهرها را تصرف کند و سپس دهات را، بلکه درست عکس اینست.

.... اما وقتیکه امپریالیزم به چین حمله مسلحانه می کند، حزب باید کلیه طبقات و کلیه قشرهای اجتماعی کشور را که با متجاوزین خارجی مخالفند، بر ضد دشمن بیگانه در جنگ ملی متحد سازد...» (تاکیدات از من است).

مائوتسه دون بخوبی توانسته که بطور مشخص تفاوت میان راه انقلاب در کشورهای سرمایه داری و کشورهای مستعمره – نیمه فیودالی و یا نیمه مستعمره – نیمه فیودالی را در کتاب "مسایل جنگ و استراتژی" بطور روشن تشریح و توضیح نماید و تأکید می کند که: «تجربیات مبارزات طبقاتی در دوران امپریالیزم به مامی آموزد که طبقه کارگر و توده های زحمتکش فقط به وسیله تفنگ می توانند بر بورژوازی و مالکین مسلح پیروز شوند. در این مورد

مجازیم بگوئیم که تمام جهان را فقط با کمک اسلحه می توان تغییر داد.»

او هم چنین در مورد ساختمان حزب تأکید می کند که: «حزب کمونیست، بطور عمده در رابطه با مبارزه مسلحانه ساختمان، رشد و توسعه می نماید و نه در رابطه با مبارزات قانونی و شهری، زیرا مبارزه مسلحانه شکل عمده مبارزه است و نه مبارزات قانونی شهری. البته در رابطه با گذاردن کار عمده در خدمت مبارزه مسلحانه، باید در انواع مبارزات علنی و غیر علنی، قانونی و غیر قانونی در شهرها و دهات تحت تسلط دشمن نیز وارد شد و میان آن ها پیوند مناسبی ایجاد نمود.» (ساختمان حزب – صفحه ۶۸ – تأکید از ما است)

مائوتسه دون به وضوح نشان داده که حزب کمونیست در رابطه با مبارزه مسلحانه رشد و ساختمان می یابد و مبارزه مسلحانه را شکل عمده مبارزه دانسته است. نتیجه این می شود که مبارزه مخفی و غیر قانونی در جوامع مستعمره – نیمه فیودالی یا نیمه مستعمره شکل عمده مبارزه است، نه مبارزات علنی، قانونی و شهری. بدین ملحوظ مائوتسه دون تأکید دارد که: «جهان را فقط با کمک اسلحه می توان تغییر داد.» این بدان معنی است که بدون ارتش و زور نمی توان طبقه حاکمه ارتجاعی را از پا در آورد و قدرت سیاسی را به دست آورد. مادامی که طبقات حاکمه کهنه قدرت دولتی رابه کف دارند، هیچ راه دیگری به جز سرنگون کردن قهری و یا به قول مارکس خورد و خمیرکردن دستگاه دولتی کهن و جایگزین نمودن یک قدرت دولتی نوین کاملاً متفاوت

وجود ندارد. باز هم مکرراً باید گفت که پیشبرد و به فرجام رساندن این مبارزات فقط از طریق احزاب غیر قانونی و فعالیت های غیر قانونی و مخفی امکان پذیر است. انجام کاری غیر از این نتایج فاجعه آمیزی به بار خواهد آورد.

چرا جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم برای "چپ" افغانستان نتایج فاجعه آمیزی را به وجود آورد؟ دلیلش واضح و روشن است. عدم خط و مشی انقلابی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی. عدم این خط باعث گردید که بسیاری از نیروهای چپ افغانستان تسلیم طلبی ملی در قبال اشغالگران سوسیال امپریالیزم را بر گزینند و اکثریت این نیروها در قبال احزاب جهادی به تسلیم طلبی طبقاتی تن دهند. هر گاه بخواهیم که این تجارب تلخ تکرار نگردد باید علت شکست "چپ" افغانستان را در جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیست های شوروی و رژیم دست نشانده شان را به طور دقیق و روشن تجزیه و تحلیل نماییم. در غیر این صورت برگشت اشتباهات و تجارب منفی حتمی است. برای معلومات بهتر در این مورد به شماره چهارم شعله جاوید دور چهارم مراجعه نمایید.

اگر علل شکست جنگ مقاومت علیه اشغالگران سوسیال امپریالیزم به درستی تجزیه و تحلیل شود و این تجزیه و تحلیل با کار تبلیغی و ترویجی همراه باشد می تواند دانش تجربی برای طرح خط انقلابی و پیروزی بعدی فراهم نماید. کاری که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نموده است.

تجزیه و تحلیل علمی از جنگ مقاومت علیه اشغالگران سوسیال امپریالیست و رژیم دست نشانده شان از یک سو ماهیت و سرشت اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده کنونی را برای توده روشن می سازد و از سوی دیگر برای نیروهای انقلابی این امکان را می دهد تا برای پیشبرد مبارزات آینده شان در امر سازماندهی دچار توهم و اشتباه نگردند. تجزیه و تحلیل شکست جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم بهترین درس و تمرین برای تعیین خط و مشی مبارزات آینده خواهد بود. متأسفانه تسلیم طلبان از شکست جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم هیچ درس عبرت نگرفته بلکه همان شیوه تسلیم طلبی را اختیار نموده اند، فقط با یک تغییر، آنهم تسلیمی کامل و مطلق به اشغالگران امپریالیزم و رژیم دست نشانده.

اگر تسلیم طلبان متوجه این نکته نشوند، چیزهایی را که در نتیجه مبارزه طولانی به دست آورده اند از دست خواهند داد و بخواهی نخواهی دچار عقبگرد و نابودی خواهند شد.

طبق گفته مائوتسه دون در کشورهای مستعمره - نیمه فیودالی وظیفه انقلابیون از ابتدا متحد ساختن تمامی نیروهایی که مخالف اشغالگران اند می باشد، نه ساختن احزاب قانونی و فعالیت های قانونی در راستای قانون اساسی اشغالگران در کشور. اما تسلیم طلبان در شرایط اشغال افغانستان خلاف گفته مائوتسه دون به مبارزات علنی و قانونی روی آورده و در صف رژیم دست نشانده ایستاده اند.

در اوضاع و احوال کنونی افغانستان وظیفه کمونیست ها (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها) و تمامی نیروهای انقلابی ملی و دموکرات اینست که هر چه بیشتر و فشرده تر به تبلیغ و ترویج انقلابی جهت بسیج توده ها و تمامی نیروهایی که مخالف اشغال کشور اند و هم چنین تدارک برای بر پایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی برای طرد و اخراج قوای اشغالگر و سرنگونی رژیم دست نشانده پردازند. این کار ممکن نیست مگر از طریق مبارزات کاملاً مخفی و غیر قانونی.

لنین در مقاله "حزب غیر قانونی و فعالیت های قانونی" توضیح می دهد که احزاب مارکسیستی باید غیر قانونی و مخفی باشند، این احزاب در مجموع فعالیت های خود هم از فعالیت های غیر قانونی و مخفی استفاده می نمایند و هم از فعالیت های علنی. البته فعالیت های غیر قانونی از عمدگی بر خوردار است. لنین توضیح می دهد که فعالیت های علنی و قانونی باید تحت رهبری شاخه های غیر قانونی پیش برده شود، زیرا در فعالیت های قانونی نمی توان تمام شعارهای انقلابی را مطرح کرد. طرح و بیان تمام شعارهای انقلابی، ترویج و تبلیغ سرنگونی رژیم های فاسد فقط از طریق مخفی و غیر قانونی یعنی از طریق نشرات مخفی امکان پذیر است. زیرا قوانینی که رژیم های فاسد و ارتجاعی به تصویب می رسانند برای حفظ و بقای شان می باشد نه سرنگونی رژیم های شان، بناءً شعارهای انقلابی و سرنگونی را تحمل نمی کنند. « پشتیبانی از هر برآمد انقلابی توده بی، بسط و توسعه و تشدید آن، ایجاد سازمان های غیر علنی (تاکید از لنین است) که بدون آن حتی در کشورهای "آزاد" هم نمی توان حقیقت را به اطلاع مردم رساند. (تاکید از ما است) این است تمام برنامه عمل سوسیال دموکراسی. » (لنین - اپورتونیزم و ورشکستگی انترناسیونال دوم - صفحه ۳۹۰)

بر این اساس جنبه عمده فعالیت های هر حزب کمونیست (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)، حتی در کشورهای امپریالیستی، باید مبتنی بر مبارزات مخفی و غیر قانونی باشد؛ حزب مخفی و غیر قانونی که دارای هسته ها و سازمان های مخفی بوده و رهبری فعالیت های علنی را در دست داشته باشند.

در اوضاع و احوالی که افغانستان یک کشور مستعمره تحت اشغال می باشد، تسلیم طلبان هیچ توجه ای به مسایل فوق الذکر ندارند. تمام فعالیت های شان علنی و قانونی است. هیچ فعالیت غیر قانونی ندارند. علت این امر اینست که احزاب شان مخفی و غیر قانونی نیست، بلکه قانونی و ثبت و راجستر شده وزارت عدلیه رژیم دست نشانده اشغالگران است. به این ترتیب تسلیم طلبان شعارهای انقلابی، ترویج و تبلیغ انقلابی همراه با شعار طرد و اخراج اشغالگران و سرنگونی رژیم دست نشانده را به فراموشی سپرده اند.

باید تفاوت میان فعالیت های علنی و قانونی را درک کرده و از هم تفکیک نمود. هر فعالیت علنی، قانونی نیست. اما هر فعالیت قانونی علنی است. مثلاً بعضی از اعتصابات، تظاهرات و محافل توده بی علنی می توانند غیر قانونی باشند.

بر این اساس احزاب مخفی و غیر قانونی می توانند نظر به شرایط و اوضاع مشخص جامعه از چنین فعالیت هایی استفاده نمایند. لذا نباید به بهانه مبارزات علنی احزاب قانونی و علنی ساخت و مبارزات را بر مبنای فعالیت های قانونی استوار نمود.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با آنکه حزبه غیر قانونی و مخفی است، اما همه ساله روزهای تاریخی را تجلیل نموده و هم چنین در تظاهرات توده ای شرکت نموده و می نماید، این است تلفیق مبارزات مخفی با مبارزات علنی.

در کشور های نیمه مستعمره - نیمه فیودالی و یا مستعمره - نیمه فیودالی احزاب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست با آن که مبارزات مخفی و غیر قانونی شکل عمده مبارزات شان را می سازد، نظر به شرایط و تحلیل مشخص از اوضاع مشخص می توانند از اشکال مبارزات علنی استفاده نمایند و به این طریق مبارزات علنی و مخفی را با هم منطبق سازند.

رفرمیست ها و انحلال طلبان که وجه مشخصه شان تسلیم طلبی است به مبارزات مخفی و غیر قانونی اعتقادی ندارند، گرچه لفظاً از مبارزات مخفی و غیر قانونی صحبت می نمایند (این بحث ها دام تزویری است برای فریب نسل جوان) اما در عمل احزاب مخفی و غیرقانونی و هم چنین فعالیت های مخفی و غیر قانونی را نفی می نمایند و بر ایجاد احزاب قانونی و علنی و هم چنین فعالیت های قانونی و علنی اتکا نموده و می نمایند. روی این ملحوظ است که احزاب شان را در دستگاه قضایی رژیم های ارتجاعی راجستر می نمایند، نمایندگی های رسمی و علنی شان را در ولایات فعال می سازند و مبتنی بر به رسمیت شناختن قانون اساسی رژیم دست نشانده فعالیت های مبارزاتی خویش را تنظیم می کنند. این وجه مشخصه تسلیم طلبان آن ها را وامیدارد که وظیفه عمده مبارزاتی علیه اشغالگران و سرنگونی رژیم دست نشانده را ملغی نمایند و شعار عمده مبارزاتی، که انقلاب قهر آمیز یا قانون عمومی انقلاب پرولتری است، را به دست فراموشی بسپارند.

در روسیه سوسیال دموکرات هایی که از حزب غیر قانونی و مخفی روی برتافته بودند، لنین آن ها را انحلال طلب خطاب می نماید و می گوید، آن ها می خواهند که « به خاطر این واقعیت که شرایط عوض شده اند، حزب ما باید خود را با جنبش قانونی انطباق دهد. آن ها در واقع ممنوع بودن حزب خود را پدیده ای عارضی، " غیر طبیعی " و باز مانده ای از گذشته می دانند، و از نظر آنها چیز اصلی و اساسی فعالیت قانونی است. باید گفت که این تز به طور منطقی از ارزیابی "لحظه کنونی" که آقای گره دسکول (Gredeskoul) بیانگر آن است، ناشی می شود که طبق آن روسیه نه به یک انقلاب، بلکه به فعالیت قانونی نیاز دارد.

غیر قانونی بودن حزب کادت ها پدیده عارضی و استثنایی در سیستم عمومی "فعالیت قانونی" است و از اینجا به طور منطقی نتیجه می شود که سازمان غیر قانونی باید "خود را با جنبش قانونی" انطباق دهد. این است شیوه کادت ها.

حزب سوسیال دموکرات، نظر کاملاً متفاوت دارد. نتیجه بنیادی ارزیابی این حزب از لحظه کنونی این است که انقلاب ضروری است و نزدیک می شود. شکل های تکاملی ای که به انقلاب منجر می شوند، تغییر یافته اند، اما اهداف تغییر نیافته اند. از این واقعیت، ما این نتیجه را می گیریم که سازماندهی باید تغییر یابند، که شکل "هسته" ها باید انعطاف بیشتری داشته باشد و این که تکامل این هسته ها در بیشتر اوقات نه به صورت مستقیم، بلکه با واسطه سازمان های "پیرامونی" قانونی صورت می گیرد و غیره. همه این ها بارها در قطعنامه های حزب تکرار شده اند. آن هایی که از "انطباق" سازمان غیر قانونی با جنبش قانونی سخن می گویند، ایده ای مطلقاً غلط از این تغییر شکل های سازمان غیر قانونی ارائه می دهند. مسئله اصلاً این نیست! یعنی مسئله اصلاً انطباق سازمان غیر قانونی با جنبش قانونی نیست. [سازمانهای قانونی تکیه گاههایی هستند که امکان می دهند ایده هسته های غیر قانونی به درون توده ها نفوذ کنند. این بدان معنی است که ما شکل تأثیر گذاری خود را تغییر می دهیم، به این منظور که به این تأثیر گذاری جهتی غیر قانونی بدهیم.] (دو مقاله از و. ا. لنین - مارکسیزم و رفرمیزم و حزب غیر قانونی و فعالیت قانونی - صفحه ۳۰ - ۳۱، تأکیدات از ما است)

در این جا باید این نکته را فراموش نکنیم که روسیه آن زمان یک کشور امپریالیستی بود و ثانیاً طبق گفته لنین انقلاب روسیه نزدیک شده بود. با آن هم لنین کسانی را که خواهان آن بودند که "حزب غیر قانونی را با جنبش قانونی انطباق" دهند، به سخریه گرفته و می گوید که: «ایده ای مطلقاً غلط از این تغییر شکل های سازمان غیر قانونی ارائه می دهند.» لنین در مورد تغییر شکل های سازمانی و مبارزات علنی صراحتاً بیان می دارد که پیشبرد

فعالیت انقلابی در شکل مخفی، ترویج و تبلیغ خواست های انقلابی، عمدتاً به عهده هسته های مخفی است، اما در شرایط اعتدالی انقلابی، اهمیت فعالیت های علنی و نه فعالیت های قانونی به مراتب افزایش می یابد، طوری که توده ها به مبلغان و مروجان خواست های انقلابی تبدیل می شوند... از این رو بدیهی است که حزب باید در اتحادیه ها، انجمن ها و دیگر تشکل های زنان، محلات و غیره، برحسب امکان به صورت علنی، نیمه علنی و مخفی فعال باشد، اما در همه شرایط نمی تواند تمام برنامه خود را به همه آن ها تبلیغ کند و به پیش برد، اما قطعاً می تواند بخشی از آن به موضوع تبلیغ در اینجا یا آنجا تبدیل شود. لنین با آنکه می گوید که سازمان های قانونی تکیه گاه هایی برای احزاب انقلابی است، اما استفاده از چنین سازمان ها بدین معنی است که هسته های غیر قانونی به درون توده ها نفوذ نماید و جهت گیری های قانونی این هسته ها را به جهت گیری های غیر قانونی تغییر شکل دهد. این است آن چه لنین در کشور روسیه برای تغییر شکل سازمان های قانونی و غیر قانونی مطرح نموده و عملاً به کار بسته است. لنین به صراحت بیان می دارد: « حزب متشکل است از هسته های غیر قانونی سوسیال دموکرات که باید با توسعه هر چه گسترده تر و پر شاخ و برگ تر شبکه ای از انجمن های کارگری قانونی مختلف، «تکیه گاه هایی به منظور فعالیت در بین توده ها» برای خود ایجاد کنند.» (همان جا - صفحه ۲۲ - تأکیدات از ما است)

در اینجا لنین به طور مشخص بیان نموده که حزب غیر قانونی باید در درون تشکلات قانونی (اتحادیه ها، انجمن ها و...) به منظور فعالیت در بین توده ها «هرچه گسترده تر و پر شاخ و برگ تر» کار نمایند.

اینک می بینیم که تسلیم طلبان وطنی برای احزاب قانونی و فعالیت های قانونی چه طرحی دارند. بعد از تجاوز مستقیم امپریالیست های اشغالگر به رهبری امپریالیزم امریکا و اشغال تمام عیار افغانستان تعداد زیادی از به اصطلاح چپ های افغانستان شیفته دموکراسی کذایی اشغالگران گردیدند، درباره این دموکراسی کذایی کتاب نوشتند، برنامه و اساسنامه ساختند، و در اساسنامه های شان بیان نمودند حال که: «شرایط تغییر نموده» و «بساط توحش طالبی و لانه های اصلی فساد و تروریزم لجام گسیخته از دامان مادر وطن برچیده شده و طلیعه امید بر چشمان اشکبار ملت زخمی افغانستان در حال دمیدن است...» (مواضع و اهداف "حزب آزادی خواهان افغانستان" - صفحه ۴ - تأکیدات از ما است) پس باید با «تحلیل مشخص از اوضاع مشخص» از این دموکراسی استفاده نمود. با این استدلال بی محتوا از فعالیت های مخفی و غیر قانونی دست کشیدند، به ساختن احزاب قانونی و علنی پرداختند و حزب شان را با فعالیت های قانونی منطبق ساختند.

"حزب آزادی خواهان افغانستان" مواضع و اهداف خود را بطور روشن و صریح اینطور بیان می نماید: «همزمان با قدردانی از کوششهای سازمان ملل متحد و استقبال از کمک های بدون قید و شرط خارجی خواهان قاطعیت آن ها در دفاع از حقوق مردم افغانستان و استقرار نظام مردم سالاری می باشد.» (همان جا صفحه ۵ - تأکیدات از ما است)

حال ببینیم که "حزب متحد ملی" در قبال اشغال افغانستان چه موضعی را اتخاذ نموده است؟: «رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی انگیزه ای شد تا ائتلاف جهانی به رهبری ایالات متحده امریکا سازماندهی گردد و مبارزه علیه تروریزم را در ابعاد گسترده آن از افغانستان آغاز نماید که در پی آن رژیم تاریک اندیش طالبان فروپاشید.»

«توافقات بن به مثابه یک آغاز نیک در ختم بحران افغانستان... تأمین حاکمیت قانون، دموکراسی و اعمار جامعه مدنی یاری رساند» (مرامنامه حزب متحد ملی افغانستان - صفحات ۵-۶ - تأکیدات از ما است)

اینک موضع "نهضت آینده افغانستان" در قبال اشغالگران امپریالیست را به ارزیابی می‌گیریم: «نهضت آینده افغانستان در حالی که از همکاری های جامعه جهانی بخاطر ختم بحران افغانستان پشتیبانی می‌کند، خواهان توظیف اختصاصی قوای خارجی در جهت تأمین صلح پایدار، ریشه کن کردن تروریسم و برچیدن کانونهای بنیادگرایبست تا باشد چنان شرایطی در افغانستان و منطقه به وجود آید که ضرورت حضور نیروهای خارجی در کشور را مرفوع سازد.» (مرامنامه نهضت آینده افغانستان صفحه - ۲۰ - تأکیدات از ما است)

بخوبی دیده می‌شود که همه ای این موضعگیری ها از یک چشمه آب می‌خورد و آن تسلیمی کامل به اشغالگران و خزیدن زیر چتر اشغالگران و مشروعیت بخشیدن به اشغال کشور و رژیم دست نشانده اشغالگران است.

موضع تسلیم طلبانه در سراسر مرامنامه و اساسنامه این احزاب قانونی بی‌پرده و عریان به چشم می‌خورد. چوکات کلی این تسلیم طلبی، نادیده گرفتن اشغال کشور توسط نیروهای امپریالیست است. در سراسر مرامنامه ها و اساسنامه های این احزاب یک بارهم اشاره ای به موجودیت نیروهای اشغالگر و تحت اشغال بودن افغانستان به عمل نیامده است، چه رسد به موضعگیری علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده شان.

این مواضع بیانگر آن است که این ها ایمان به توده ها را از دست داده اند و به اشغالگران امپریالیست چشم امید بسته اند تا با «توظیف اختصاصی قوای اشغالگر در افغانستان، بتوانند با این قوا با «قاطعیت از حقوق مردم افغانستان» دفاع نمایند و «حاکمیت قانون، دموکراسی» را تأمین نموده و به «اعمار جامعه مدنی» پردازند!!

آیا رهبران تسلیم طلب نمی‌دانند که بزرگترین تروریست در جهان اشغالگران امپریالیست اند؟ مگر آن ها نمی‌دانستند و نمی‌دانند که «توافقات بن به مثابه یک آغاز نیک...» نه، بلکه به مثابه یک آغاز بد و به قیومیت در آوردن خلق افغانستان بوده و هست؟ آیا این ها نمی‌دانند که این آغاز «طلعیة امید برچشمان» جنایت کاران و میهن فروشان است، نه بر «چشمان اشکبار» توده های زحمتکش افغانستان؟ آیا این ها نمی‌دانند که «توظیف اختصاصی قوای اشغالگر در افغانستان، عمر اشغالگران و رژیم دست نشانده را طولانی تر ساخته و می‌سازد؟ دقیقاً این مساله را به خوبی می‌دانستند و می‌دانند و به خوبی در این زمینه آگاه بوده و هستند، و آگاهانه خواهان «قاطعیت» اشغالگران در راه تأمین قانون اشغالگرانه شان می‌باشند.

حالا سری به یکی دیگر از این تشکلات می‌زنیم و می‌بینیم که در برابر اشغال کشور چه موضعی را اتخاذ نموده است: «اعتقاد ما بر این است که شورای مردمی انسجام و اتحاد ملی افغانستان یک تشکیل مبارزه طلبانه در راه تصرف قدرت سیاسی نبوده، صرفاً نویدی است برای تدارک، و تحکیم وحدت ملی در چوکات قوانین حکومت مؤقت و قانون اساسی که در لوی جرگه تحت نظارت سازمان ملل متحد به وجود خواهد آمد... بعد از حوادث تروریستی و جنایتکارانه یازدهم سپتامبر اراده جهان بر آن قرار گرفته است تا تمام زمینه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پیدایش پدیده شوم تروریسم و مواد مخدره را در منطقه از بین برده، وجیبه ملی اسلامی ما نیز ایجاب می‌نماید تا همگام با تمام نیروهای سالم و فعال اجتماعی و سیاسی بخصوص قشر عظیم روشنفکر

افغانستان به عنوان یک نیروی مؤثر و سازنده، نقش تاریخی، ملی و میهنی خود را ادا نمائیم، و لذاست که برای تحقق این امر شریف دو مرحله از کار مشخص می گردد.

۱ - آغاز پروسه وحدت (تعیین زعامت ملی)

۲ - حکومت موقت و بازسازی. (اعلام مواضع شورای مردمی انسجام و اتحاد ملی افغانستان - صفحه اول - تأکیدات از ما است.)

از نظر ایشان ادای نقش تاریخی، ملی و میهنی «تعیین زعامت ملی» و «حکومت موقت و بازسازی» و «تحکیم» چنین رژیمی تحت رهبری اشغالگران امپریالیست می باشد. بر اساس این دید غلط است که «تعیین زعامت ملی» و «تحکیم» چنین رژیمی را «وجیبه ملی و اسلامی» خود می دانند. این تحلیل و بررسی، ایشان را به این نتیجه رسانده که اشغالگران امپریالیست نه برای اشغال افغانستان، بلکه برای محو و نابودی «تمام زمینه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پیدایش شوم تروریزم و مواد مخدره در منطقه...» به این سر زمین لشکر کشی نموده است! بر مبنای همین دید غلط و توهم آمیز است که در صفحه سوم "اعلام مواضع..." می نویسند که: «فعالیت خستگی ناپذیری در جهت تدارک، ایجاد و تحکیم وحدت ملی از عاجلترین و مبرمترین وظایف کنونی است که با تعیین زعامت ملی و حکومت موقت آغاز یافته و با بازسازی تعمیق و گسترش می یابد.» (تأکید از ما است)

این دید غلط به آن ها اجازه نداد تا در پشت به اصطلاح «تحکیم وحدت ملی» و به اصطلاح «زعامت ملی» منافع اشغالگرانه کشورهای امپریالیست را جستجو کنند. به همین ملحوظ از طریق تأیید اشغال کشور «ایجاد و تحکیم وحدت ملی» را «از عاجلترین و مبرم ترین وظایف» خود قرار داده و برای «قانونمند شدن تمامی زمینه های بازسازی» (اهداف و مواضع... صفحه سوم) کمر همت بسته و با جدیت تمام برای «تعمیق و گسترش» چنین رژیمی جدیت به خرج دادند تا رژیم «وحدت ملی» با «زعامت ملی» اشرف غنی و عبدالله این عروسکان کوکی اشغالگران تبارز نمود.

این افکار و عقاید از زمان بروز رویزیونیسم در انترناسیونال دوم در جنبش ها و مبارزات طبقات زحمتکش ریشه دوانده و امروز هم پیروان رویزیونیسم جهانی در سطح جهان و بخصوص کشور اشغال شده افغانستان می کوشند که آشتی طبقات و انقیاد ملی را موعظه نمایند، توده های تحت استثمار و ستمکش را زیر بال و پر اشغالگران و رژیم دست نشانده بکشاند و به همین ترتیب اشغالگران امپریالیست را فرشته نجات مردم در بند کشیده این کشور معرفی نمایند!!؟ تمامی تسلیم طلبان با این توجیحات غلط و تسلیم طلبانه می خواهند مبارزه ملی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده را ماستمالی نمایند. اینها علناً و عملاً در جهت منافع امپریالیست های اشغالگر و رژیم پوشالی در حرکت اند. جای تعجب نیست که احزاب تسلیم طلب می نویسند: «توافقات بن به مثابه یک آغاز نیک در ختم بحران... تأمین حاکمیت قانون، دموکراسی و اعمار جامعه مدنی یاری می رساند.» و «همزمان با قدردانی از کوشش های سازمان ملل متحد و استقبال از کمک های بدون قید و شرط خارجی خواهان قاطعیت آن ها در دفاع از حقوق مردم افغانستان و استقرار نظام مردم سالاری می باشند.» زیرا آن ها با طرح این مسایل میخواهند توده ها و نسل جوان کشور را در توهم و خواب فرو برند و به ایشان تفهیم نمایند که

امپریالیزم دیگر خوی و عادت غارتگری و چپاول را کنار گذاشته و در راه سعادت و خوشبختی ملت ها گام برمیدارد و می خواهد که ملت ها را به " آزادی واقعی " برساند؟! معنی این جملات آنست که در واقع آقايون اعتقاد به مبارزه عليه اشغالگران و رژیم دست نشانده را از دست داده و کاملاً به آن ها متکی می باشند. این گونه موضعگیری از نظر پراتیک سیاسی چیز دیگری نیست جز نوکری در آستان امپریالیزم.

احزاب تسلیم طلب در افغانستان توافقات خائنانه امپریالیست ها و نیروهای ارتجاعی را در بن به فال نیک گرفته و آن را «یک آغاز نیک در ختم بحران افغانستان» دانسته و این توافقات را «تأمین حاکمیت قانون ودموکراسی» می دانند. آیا آن ها نمی دانند که دموکراسی بورژوائی حتی در کشورهای امپریالیستی یک دموکراسی ناقص و سر دم بریده است و برای توده ها در حکم دام فریب است و در طول دوران حاکمیتش به شیوه دیکتاتورمآبانه تجلی نموده است؟ در کشورهای تحت سلطه و اشغال شده جایی برای این حرف ها نیست. به قول لنین: « برای لیبرال ها صحبت از "دموکراسی" به طور عام امر طبیعی است، ولی مارکسیست ها هرگز این سوال را فراموش نخواهند کرد که برای چه طبقه ای.» (لنین - مجموع آثار و مقالات - انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد - صفحه ۶۳۰)

بحث تسلیم طلبان در شرایط کنونی در مورد دموکراسی و تأمین امنیت و عدالت همان بحثی است که بورژوازی لیبرال وابسته به امپریالیست های اشغالگر زمزمه می نمایند. دموکراسی ذاتاً دارای جنبه طبقاتی است. وقتی صحبت از دموکراسی می نمائیم نباید جنبه طبقاتی آن را فراموش نماییم. تا زمانی که دولت وجود داشته باشد دموکراسی نمی تواند بطور عام وجود داشته باشد. طوری که به وضوح دیده می شود دموکراسی اشغالگرانه در افغانستان فقط در خدمت اشغالگران امپریالیست و مشیت ناچیز میهن فروشان و جنایتکاران است، نه توده های ستمدیده. کنفرانس بن در حقیقت برای به اصطلاح قانونی ساختن اشغال افغانستان توسط امپریالیست ها به سرمداری امپریالیزم امریکا دایرگردیده بود تا ضمانت نامه ای برای اشغال افغانستان از طرف به اصطلاح جامعه جهانی و نیروهای ارتجاعی و میهن فروش به امپریالیزم امریکا و متحدانش بدهند؟

یکی دیگر از احزاب تسلیم شده به اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده " حزب همبستگی افغانستان " است. این حزب اساس و بنیادش بر مبنای تسلیم طلبی و تسلیم پذیری با اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده طراحی شده و ایجاد گردیده است، و تا کنون همان شیوه تسلیمی را پیش برده و می برد. این حزب در برنامه و اساسنامه اش در مورد اشغالگران و رژیم دست نشانده چنین موضعگیری نموده است :

« ... سلطه اشغالگران روسی و عمال شان ، بعد بربریت و تروریزم در بیشتر از دو دهه اخیر، این کشور را به نیستی کشاند.

با مداخله ائتلاف جهانی ضد تروریزم و حضور قطعات " آیساف " در کشور هر چند اوضاع نسبتاً تغییر یافته ولی مصائب اساسی مردم ما کماکان به حال خود باقیست: ... به علت حاکمیت مناسبات عقب مانده تولیدی و موجودیت گروههای وابسته به بیگانگان، هنوز هم این کشور لا نه ی مناسبی برای تروریست های داخلی و بین المللی بشمار می رود؛ و بالاخره جامعه ای داریم که تاریخ نیم قرن اخیر آن با سایه استبداد، فاشیزم، تروریزم و وحشت، ظلمانی بوده و هیچگاهی طعم دموکراسی واقعی را نچشیده است. حال باید این کشور را ساخت و ملت

رنج کشیده ما را با رفاه و آسایش و ترقی آشنا نمود. « برنامه و اساسنامه حزب همبستگی - شماره اول همبستگی غز - جوزای ۱۳۸۳ - صفحه ۶) تاکیدات از من است.

« از زمان تجاوز روس بر کشور ما و بخصوص بعد از اخراج آنان و سقوط دولت دست نشانده اش جنگهای تنظیمی برای غصب قدرت، نه تنها بر دست آوردها و افتخارات جنگ آزادیخواهانه مردم ما خط بطلان کشید و افغان ها را در نظر جهانیان بصورت ملت بی فرهنگ و وحشی ترسیم نمود؛ زمینه لانه گزینی و رشد تروریسم را فراهم نمود؛ ۶۵۰۰۰ نفر از شهریان کابل را با راکت و اسلحه خود کار قطعه قطعه و در زیر آوار مدفون نمود؛ آثار باستانی و فرهنگی را که قرنها از گزند وحشی ترین جهان سوزان و جنایتکاران در امان مانده بودند، یکسره نابود کرده و یا به تاراج بردند، و بالاخره آینده ی تمام کشور را در تاریکی عمیقی فرو برده که جز وابستگی به اجانب، هیچ دور نمایی برای آن به مشاهده نمی رسید. بناء عده ای از روشنفکرانی که همواره در پی گشایش راهی از این بن بست بودند، با استفاده از شرایط جدیدی که پشتیبانی جهانیان در برابر تروریسم و تفنگ سالاری فراهم آورده است، دست به ایجاد تشکلی دموکراتیک زدند، تا بتوانند افتخارات از دست رفته را احیاء نموده، ویرانی را باز سازی و راه روشنی برای بهروزی، بهزیستی و شگوفایی کشور ترسیم نمایند.» تاکیدات از من است.

(ضرورت و چگونگی شکل گیری "حزب همبستگی افغانستان - شماره اول همبستگی غز - سال ۱۳۸۳ - صفحه اول)

از نقل های فوق بدرستی مشخص می گردد که موضع " حزب همبستگی افغانستان " در برابر سوسیال امپریالیسم آنست که روس ها تجاوز گر و رژیم کابل رژیم دست نشانده روس ها است. این حزب علنا علیه روسها و رژیم دست نشانده شان و هم چنین علیه جهادی ها و طالبان موضع دارد، اما در قبال اشغالگران امپریالیست به رهبری امپریالیسم امریکا چنین موضع گیری ندارد، آنها را بعنوان نیروهای " ضد تروریسم " جا می زند و معتقد است که با اشغالگری شان اوضاع تغییر نموده است. نتیجه شان از این تجاوز این است که « حال باید این کشور را ساخت » این بدان معنی است که می توان همونوا با اشغالگران " کشور را ساخت "؛ زیرا جهادی ها بعد از سقوط رژیم مزدور نجیب با آنکه افتخارات و دست آورد مردم را به باد فنا دادند، زمینه ساز لانه های تروریسم در داخل افغانستان گردیدند.

اولا افتخارات و دست آوردهای جنگ مقاومت در دوران مقاومت نظر به تسلیم طلبی طبقاتی و تسلط احزاب جهادی بر جنگ از میان رفته بود. بعد از بیرون راندن روسها و سرنگونی رژیم دست نشانده و پیروزی مجاهدین افتخاراتی وجود نداشت که از میان برود. ثانيا « زمینه لانه گزینی و رشد تروریسم » در زمان جنگ مقاومت توسط امپریالیست ها به رهبری امپریالیسم امریکا در افغانستان ایجاد گردید. تمام جنایتکاران مصری از زندان های مصر رها گردیدند و توسط امپریالیسم امریکا تعلیمات خرابکارانه را آموخته و به افغانستان اعزام گردیدند. بن لادن نیز در زمان جنگ مقاومت به افغانستان اعزام گردید و سازمان القاعده در جریان جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیسم رشد نمود. " حزب همبستگی افغانستان " با این بحث های فریبنده می خواهد اشغالگران امپریالیست را برائت داده و طوری وانمود سازد که فقط جهادی ها و طالبان زمینه ساز لانه های تروریستی در

داخل افغانستان بوده اند، اشغالگران امپریالیست هیچ نقشی در این زمینه نداشته و ندارند، بلکه بطور قطع " ضد تروریسم " اند!! روی این اعتقاد فریبنده است که می گوید: « با استفاده از شرایط جدیدی که پشتیبانی جهانیان در برابر تروریسم و تفنگ سالاری فراهم آورده است، دست به ایجاد تشکلی دموکراتیک زدند، تا بتوانند افتخارات از دست رفته را احیاء نموده، ویرانی را باز سازی و راه روشنی برای بهروزی، بهزیستی و شگوفایی کشور ترسیم نمایند.» تاکیدات از من است.

زهی حماقت.

آیا واقعا اشغالگران چنان زمینه ای را فراهم نموده که بتوان با استفاده از آن ویرانی ها را باز سازی نمود و بهروزی و بهزیستی در کشور به ارمغان آورد؟ ۱۵ سالی که از اشغال کشور گذشته بخوبی بطلان این چرندیات را واضح ساخته است.

حال به بررسی اهداف " حزب همبستگی افغانستان " می پردازم. این حزب اهدافش را این طور بیان می دارد:

« ۳ - استقرار و تحکیم پایه های دموکراسی و دفاع از آن به هر شکل موثر؛ دفاع از اعلامیه جهانی حقوق بشر و منشور سازمان ملل متحد؛ منع آزار شکنجه و هر نوع تعدیر.

۶ - " حزب همبستگی افغانستان " در حالیکه به معتقدات مذهبی تمام مردم افغانستان احترام می گذارد، خواهان پایان بخشیدن به هر گونه تعصب و سوء استفاده از معتقدات مذهبی مردم، ختم فوری جنگ های خاینانه گروپ های مسلح و محاکمه تمامی جنایتکاران جنگی و خاینان ملی و ضبط و مصادره ثروت های فراوانی که در طول ۲۵ سال جنگ گرد آورده اند، می باشد، آن عده از هموطنانی را که نا آگاهانه و یا به اجبار در خدمت جناحهای مختلف درگیر از ۷ ثور ۱۳۵۷ به بعد قرار گرفته اند و به اشتباه خود پی برده باشند، قابل عفو می داند.

۱ - خلع سلاح سراسری بدون قید و شرط گروپ های مسلح، ایجاد اردو و پولیس ملی عاری از کلیه مناسباتی که منافی وحدت ملی باشد. تاکیدات از من است.

۴ - مبارزه بنیادی و پیگیر بر ضد تروریسم در هر جا با کلیه اشکالش و کوتاه ساختن دست حامیان خارجی آن از کشور ما.

۱۴ - قانون اساسی کشور را با کمبودهای معین آن در شرایط کنونی گامی به جلو دانسته، فعالیت های خود را در چهار چوب آن تنظیم نموده، خواهان تطبیق عادلانه آن می باشیم. « تاکیدات از من است

(برنامه و اساسنامه حزب همبستگی افغانستان - شماره اول همبستگی غز - سال ۱۳۸۳ - صفحه ۶ و ۵)

هر گاه در زمان اشغال کشور توسط سوسیال امپریالیسم کدام حزب و یا سازمانی زیر چتر اشغالگران سوسیال امپریالیسم چنین همکاری با اشغالگران را اعلان می نمود به چه نامی یاد می شد؟ هر فرد، حزب و سازمانی که به اشغالگران و رژیم دست نشانده تسلیم شد و مبارزاتش را بر مبنای قانون اساسی رژیم به پیش برد به حق خاین

ملی محسوب گردید، مانند " حزب عدالت دهقانان " و حالا " حزب همبستگی افغانستان " از اشغالگران می خواهد تا خائنین ملی (جهادی ها) را محاکمه نموده و جای شانرا به ایشان واگذار نماید.

مأوتسه دون در زمان اشغال چین توسط ژاپن خواهان تسلیح همگانی توده ها بود، اما " حزب همبستگی افغانستان " بر خلاف، خواهان خلع سلاح همگانی است. "حزب همبستگی افغانستان" بخوبی می داند که « استقرار و تحکیم پایه های دموکراسی » اشغالگران از طریق خلع سلاح همگانی امکان پذیراست و آنها از این طریق می توانند «به هر شکل موثر» از دموکراسی اشغالگران دفاع نمایند.

مگر "حزب همبستگی افغانستان" نمیداند که خلع سلاح همگانی و «ایجاد اردو و پولیس ملی» به معنی تحکیم منافع دراز مدت اشغالگران و تامین منافع رژیم دست نشانده است؟

مگر "حزب همبستگی افغانستان" نمی داند که قانون اساسی اشغالگران در افغانستان تا آنجا به ایشان اجازه فعالیت می دهد که پا را از رفرم فراتر نگذارد؟ چرا! همه ای اینها را بخوبی درک نموده و می دانند، آگاهانه در این راه گام گذاشته اند. چنانچه آگاهانه در کمپاین های اشغالگران و رژیم دست نشانده شرکت نمودند و از تمامی اعضا و هوداران شان خواستند تا در انتخابات شرکت نموده و به کرسی این شاه شجاع سوم رای بدهند. به همین ترتیب آگاهانه شیوه مبارزات مسالمت آمیز علنی و قانونی را برای شان انتخاب نمودند. شیوه مبارزاتی که در دهه چهل از طرف جریان دموکراتیک نوین به شدت محکوم گردید. این ها آگاهانه گذشته مبارزاتی ما را نفی می کنند و شیوه مبارزاتی "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" را بر گزیده اند.

در دهه چهل خورشیدی در حالیکه کشور نیمه مستعمره - نیمه فیودالی بود " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " علاوه بر خط رویزیونیستی اش، مبارزاتش را طبق قانون اساسی رژیم ظاهر شاهی تنظیم نموده بود، در همان زمان سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین لبه تیز مبارزاتی اش را علیه این خط انحرافی رفرمیستی نمود و مبارزه علیه رویزیونیزم و رفرمیزم را یکی از وظایف عاجل و فوری خود قرار داده بود. اما " حزب همبستگی افغانستان " در شرایط اشغال کشور وظیفه " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " را به عهده گرفته است.

بر مبنای این دید تسلیم طلبانه و شیوه مبارزاتی رفرمیستی " حزب همبستگی افغانستان " است که سیلی غفار یکی از اعضای برجسته و سخنگوی این حزب سر از پارلمان اروپا در می آورد، و به پا بوسی هیلاری کلنتون وزیر خارجه و کاندید بر جسته ریاست جمهوری امریکا می رود و با بی شرمی تمام با او و خائنین ملی همچو سیما سمر، فوزیه کوفی، ماریا بشیر و ... عکس می گیرد و در فیسبوک ها منتشر می نمایند.



این عکس در داخل سفارت امریکا بتاریخ ۲۰ اکتبر ۲۰۱۱ گرفته شده است

علت شرف یابی به حضور نمایندگان اروپا و خانم کلنتن اینست که از یکطرف میثاق شان را دوباره با باداران شان تجدید نمایند و از سوی دیگر دونه های بیشتری برای انجوهای شان پیدا نمایند.

عکسی که در زیر مشاهده می کنید، عکس یادگاری خانم سیلی غفار با هیلاری کلنتن از شرکتش در بن دوم است. چرا خانم سیلی غفار در بن دوم شرکت نمود؟ در آن زمان سازمانی که خانم سیلی در آن عضو بود مربوط گروه روم بود که تعلق به ظاهر شاه داشت. او بعنوان نماینده سازمانش در بن دوم شرکت نمود. منظور از شرکت در بن دوم تعیین "زعیم" کشور افغانستان بود. آنها خواستار تعیین ظاهر شاه بعنوان "زعیم" کشور بودند. اما ارباب چنین چیزی را نمی خواست. خانم سیلی غفار و تشکیلش از همه زودتر به خواست ارباب اشغالگر لبیک گفتند. و بعدا هم طبق خواست اشغالگران امریکایی تبلیغات وسیعی به نفع کرزی راه انداختند و برایش کمپاین نمودند.



این فعالیت شان بی مکافات نماند. آقای خلیل زاد نماینده شانرا در لوی جرگه اضطراری به حضور خواست. او خانواده اش را تضمین نمود و در حفاظت پولیس قرار داد. در اصل " حزب همبستگی افغانستان " مورد الطاف اشغالگران قرار گرفته و پولیس رژیم آنها را درپناه خود قرار داد. در چنین صورتی چرا این حزب فعالیت هایش را « در چهار چوب » قانون اساسی اشغالگران تنظیم ننماید، و « خواهان تطبیق عادلانه آن » نباشد!



خانم سیلی غفار عضو فعال و بر جسته " حزب همبستگی افغانستان " و سخنگوی این حزب، رئیس اجرائی ان جی او (N G O) حاکا است. در ضمن او در چند نهاد مدنی تسلیم شده به اشغالگران فعال است. از جمله رهبری "شبکه زنان افغانستان" را بعهده دارد و در عین حال فعال "حقوق زنان صنعتگر" نیز می باشد.

حاكا یکی از ان جی او های عمده شریک کاری اکشن اید و بخصوص ایکشن اید انگلستان می باشد. خانم سیلی غفار از این روابط مفتخر است و با افتخار از این وابستگی یاد می کند: « سازمان من به وسیله اکشن اید حمایت مالی می شود.» این بحث بیانگر روابط تنگاتنگ "حزب همبستگی افغانستان" به اشغالگران و بخصوص اشغالگران امریکایی و انگلیسی است که بودجه مالی اش از این طریق تامین می گردد. زیرا ان جی او اش از طریق سفارت امریکا و انگلستان تمویل مالی می گردد. این وابستگی مالی ان جی اوی نف "حزب همبستگی افغانستان" را با سفارت های امریکا و انگلیس گره زده است.

ان جی او حاكا یکی از آن ان جی او هایی است که در چندین ولایت و بخصوص ولایت هرات خوب فعال است. این ان جی او مانند سایر ان جی او ها مانع جدی در سر راه مبارزات آزادیبخش و بخصوص مبارزات زنان علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده قرار دارد. تمام کارمندان (NGO) شدیداً تحت نظر افراد "حزب همبستگی افغانستان" قرار دارند و کنترل می شوند. علاوه بر شدیدترین استثمار کارمندان حاكا (معاش کارمندان حاكا که یکپهزار دالر امریکایی باشد برای کارمند ۲۰۰ دالر پرداخت می گردد. این قرار داد در اولین روز های استخدام با کارمندان بطور شفاهی فیصله می گردد) هر گاه کوچکترین حرکتی مخالف اعتقادات تسلیم طلبانه "حزب همبستگی افغانستان" از هر یک از کارمندان بمشاهده رسد، از کار اخراج می گردد. هدف اساسی امپریالیست ها از ایجاد ان جی او ها نیز همین می باشد، تا یک قشر فعال جامعه را منفعل سازد. سازمان های به اصطلاح غیر دولتی (ان جی اوها) در دهه هشتاد میلادی یعنی دوران جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیسم، توسط امپریالیست های غربی جهت بدام انداختن نسل جوان و بخصوص زنان افغانستان بیرون از مرز های کشور پایه گذاری گردید. یک تعداد از سازمان های به اصطلاح چپ و نهاد های مدنی سرگرم فعالیت به این سازمان های به اصطلاح خیریه گردیدند. در حقیقت امر هدف امپریالیست های غربی از ایجاد چنین سازمانها یی این بود تا تعدادی را بدام انداخته و سدی در مقابل جنبش های رهائی بخش بطور عام و جنبش رهائی بخش زنان بطور خاص ایجاد نماید، امپریالیست ها با ایجاد این نهاد ها به اهداف پست خویش نایل آمدند و تعدادی از سازمانها و نیروهای منفرد را وابسته به خود ساخته و از مسیر جنبش رهائی بخش دور ساختند. این عملکرد امپریالیست ها بعد از اشغال افغانستان بطور وسیعتر و گسترده تری به پیش برده شد.

" حزب همبستگی افغانستان " و سخنگویش داد عدالتخواهی و مبارزات آزادیخواهان را سر می دهند، اما از طریق سفارت های امریکا و انگلستان تمویل مالی می گردند. این داد عدالت خواهی خاک پاشیدن به چشم مردم زحمتکش افغانستان و نسل جوان این کشور است. زیرا آنها نه اشغالگران و رژیم دست نشانده را بعنوان دشمن عمده کشور و مردمان کشور قبول دارند و نه هم وظیفه عمده مبارزاتی شان علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده است.



این عکس بیان کننده آنست که در کنفرانس بن دوم، سیلی غفار از همه نزدیکتر به هیلاری کلنتن بوده است. در شرایط اشغال کشور وظیفه عمده مبارزات "حزب همبستگی افغانستان" مبارزات قانونی، علنی و پارلمانی است. این مسئله در برنامه و اساسنامه این حزب صراحت یافته است، بدین اساس این حزب در خدمت قانون ارتجاعی اشغالگران قرار گرفته که توده ها را در انقیاد قرار داده است. این حزب در مقابل جنبش آزادیبخش بعنوان یک سد عمل می نماید. این حزب نه تنها برای رهایی توده ها از قید اسارت مبارزه نمی کند، بلکه با قوانین اشغالگرانه امپریالیست ها هم آهنگی نشان می دهند. بحث های این حزب در مورد میهن، آزادی و موضعگیری کنونی به ظاهر فریبنده علیه اشغالگران ریاکارانه است. این حزب روحیه فداکاری بخاطر نجات توده ها از ستم امپریالیستی و ستم طبقاتی را از دست داده و آگاهانه برای اشغالگران و رژیم دست نشانده کار می کند.

تسلیم طلبان نه تنها در شرایط تسلط بی چون وچرای اشغالگران و رژیم دست نشانده، بلکه حتی در شرایط انقلابی، به مبارزات تسلیم طلبانه علنی، قانونی و پارلمان دامن می زنند و این باور را به توده ها ایجاد می کنند که راه مسالمت آمیز قانونی، علنی و پارلمانی تنها راه پیروزی است.

تسلیم شدگان و تسلیم طلبان سعی می ورزند تا با ایجاد تغییرات در نهادهای کهنه و فرسوده و ابزار های از کار افتاده سلطه بی چون و چرای اشغالگران و رژیم دست نشانده را بر توده ها هموار و پایدار سازند.

امروز تسلیم طلبی در افغانستان به دو شکل متباز گردیده است. یکی بصورت علنی و عریان مانند احزابی که در بالا ذکر آن رفت، و دیگری بصورت پوشیده زیر لوای مارکسیزم – لنینیزم. اگر بعبارت واضح تر بیان نمایم باید بگویم که یکی دیگر از این تشکلات که ضد اشغالگران و رژیم دست نشانده "موضع گیری" نموده ولی با خلط

نمودن تضاد عمده و غیر عمده به شکلی تسلیم طلبی را توجیه مینماید "سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان" است که در اسناد منتشره اش از مائوتسه دون و استالین هم نقل و قول های تحریف شده مطابق ذوق و علاقه اش بیان می دارد. اما زیر این نام به تبلیغات تسلیم طلبانه ادامه می دهد.

"سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان" به نحوی از انحا با خلط نمودن تضاد عمده و تضاد اساسی به تسلیم طلبی غلطیده است. این سازمان در شماره سوم "عقاب"، ارگان نشراتی این سازمان، مطلبی را زیر عنوان "جنگ طالبان یک جنگ مقاومت ملی نیست!" انتشار داد که از طرف حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در همان زمان در شماره ۲۸ شعله جاوید دور سوم نقد گردید. نویسنده مقاله به جای اینکه مبارزات ایدئولوژیک را ادامه دهد سکوت نمود. حالا یک قسمت از همان مقاله به نام "ش - آهنگر" در سایت افغانستان آزاد فقط با تغییر عنوان اما با همان محتوا و مضمون نشر گردیده است.

یکی از تارهای تسلیم طلبانه ای که هنوز نویسنده مقاله "آیا جنگ طالبان یک جنگ مقاومت ملی است؟" را رنج می دهد و پیوندش را با گذشته تسلیم طلبانه اش حفظ کرده است، دید غیرمائوئیستی و تسلیم طلبانه آن در رابطه به تضاد عمده و تضاد های غیر عمده در شرایط کنونی افغانستان است.

در این جا این سوال پیش می آید که آقای "ش - آهنگر" با "سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان" است و یا عضو "ساما" و یا اینکه فردی مستقل؟

این آقا گاهی از این دفاع می کند و گاهی از آن و زمانی کاملاً افشاگرانه و گویا مستقلانه حرکت می کند. این شیوه مبارزاتی شیوه یک عنصر مبارز نیست. زیرا مبارزین اصول تشکیلاتی را مراعات می نمایند و به اصول و قوانین تشکیلاتی اش پابند می باشند. چنین برخورد هایی با تشکیل به معنی انارشیزم مطلق و عدم پابندی به اصول تشکیلاتی است.

آقای "ش - آهنگر" با نوشتن کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی" به تبلیغ و ترویج تسلیم طلبانه پرداخت و یکی از چهره های سر شناس و معلوم الحال تسلیم شده به اشغالگران امپریالیست که از پابوسی خلیل زاد گرفته تا فرود آوردن سر تعظیم به بارگاه اوپاما ابائی ننمود (ملالی جویا) را قهرمان کتاب خود ساخت. به این ترتیب تسلیم طلبی را بصورت گسترده دامن زد. بعد از نوشتن کتاب سال های سال در قبال اشغالگران و رژیم پوشالی سکوت پیشه کرده و حتی سطری علیه آنها نوشت، نه تنها این کار را نکرد، بلکه با گروهش برای "دموکراسی امریکایی" تبلیغ نمود و یک حزب پارلمانتاریست تشکیل دادند و آنرا در وزارت عدلیه رژیم راجستر کرده و از طریق فعالیت های آن حزب در انتخابات پارلمانی رژیم سهم گرفتند. ولی مادامی که پس از سال ها سکوت و تسلیمی سرانجام ناچار شد به موضعگیری علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده دست بزند، کماکان قادر نگردید بطور کامل و ریشه یی با گذشته یاد شده خود بطور ریشه یی گسست نماید.

اینک می بینیم که آقای "ش - آهنگر" چه موضعی در قبال جنگ افغانستان دارد:

«با این حال برخی ها، علی الرغم چیز فهمی شان با حمل عنوان های درشت علمی رسمی، در تأیید و تردید این نیرو

و یا آن حرکت، انگیزه های قومی، مذهبی، منطقه یی و یا هم رسیدن به آب ونانی را برای خود شان در نظر دارند، که هدایت چنین افرادی کار حضرت فیل است، ولی از آنجا که بعضا هم دلسوزانه گمانه زنی های می کنند و در توجیه این گمان به نوشته های از استالین و مائوتسه دون استناد می کنند در این یاد داشت کوتاه خواهیم دید که به استناد همان آثار، جنگ طالبان به هیچوجه شرایط یک جنگ مقاومت ملی را که بتوان از آن حمایت کرد ندارد.» (آیا جنگ طالبان مقاومت ملی است؟ صفحه ۲) تاکید از ش - آهنگر است.

«تضاد عمده کشور ما تضاد خلق افغانستان با امپریالیزم و ارتجاع است.» (همانجا)

«دشمن اصلی مردم ما امپریالیزم و ارتجاع داخلی است.» (همانجا - تاکیدات از آهنگر است)

در مورد دو جمله کوتاه نقل شده، شماره ۲۸ شعله جاوید دوره سوم موضعش را چنین بیان نموده است:

«در دو جمله کوتاه نقل شده در فوق، دو انحراف فلسفی دگماتیستی به نظر می خورد: یکی عدم تفکیک میان تضاد اساسی و تضاد عمده و دیگری هم عدم تفکیک میان تضاد اصلی و تضاد عمده.» اما این انحراف برای بار دوم خود را به نمایش گذاشته است. در آن زمان فکر می کردیم که طرح این موضوع توسط نویسنده مقاله ناشی از عدم درک تضادها و عدم درک فلسفه مائوئیستی است. وقتی این انحراف بارها تکرار می شود مشخص می گردد که نویسنده مقاله آگاهانه به فلسفه مائوئیستی پشت نموده است. این مطلب دقیقاً می رساند که هدایت آقای "ش - آهنگر" براه مائوئیستی "کار حضرت فیل است".

نویسنده در ادامه مطالب فوق الذکر می نویسد:

«انقلاب ما باید علیه سلطه امپریالیزم و ارتجاع داخلی باشد. ارتجاع داخلی در کشور ما

شامل مالکان بزرگ، تاجران دلال وابسته، تکنوکراتهای وابسته به غرب، جنگ سالاران، نیروهای بنیاد گرای جهادی و طالبی هستند که به تعبیر به حق مائوتسه دون «هر گونه احساس ملی را از دست داده اند و منافع شان با منافع امپریالیست ها در آمیخته است. بدون وجود این خیل میهن فروشان امپریالیزم هرگز به این گستاخی دست به تجاوز نمی زد.» (همانجا) تاکید از "ش - آهنگر" است.

این بحث یک بحث مائوئیستی نیست، زیرا در تخالف با بحث های مائوتسه دون در زمان اشغال قرار دارد. مائوتسه دون در زمان اشغال چین توسط ژاپن بصراحت بیان نموده که:

«که دشمنان عمده ما فاشیستهای ژاپنی، آلمانی و ایتالیائی هستند نه دشمنان داخلی.» (منتخب آثار جلد سوم صفحه ۴۱ - تاکید از ما است)

بدینترتیب نویسنده مقاله می خواهد بحث مائوتسه دون را برعکس جلوه دهد.

بحث های مقاله که فوقاً ذکر آن رفت در عقاب شماره سوم به عین ترتیب مطرح گردیده و فقط عنوان مقاله تغییر داده شده است. در عقاب شماره ۳ مقاله را "جنگ طالبان یک جنگ مقاومت ملی نیست!" عنوان داده بود که در شماره بیست و هشتم شعله جاوید نقد گردید، و اینک همان مطالب را زیر عنوان "آیا جنگ طالبان جنگ مقاومت ملی است؟" در سایت افغانستان آزاد نشر نموده است. ما در اینجا به استناد همان آثار نشان خواهیم داد که تحریف کنندگان مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم، رویزیونیست ها اند.

این بحث نه تنها تسلیم طلبانه بلکه بطور صریح رویزیونیستی است. رویزیونیسم با استناد به آثار مارکس - انگلس - لنین - مائوتسه دون سروته نقل و قول را می زند تا مطابق میل شان جور شود. این کاری است که "ش - آهنگر" نموده است. ما این مطلب را در شماره ۲۸ شعله جاوید نقد نمودیم. آقای آهنگر بدون توجه به شماره ۲۸ شعله جاوید دور سوم یکبار دیگر همان مطلب را به همان شکل تحریف شده اش ذکر نموده است. در اینجا مجبوریم یکبار دیگر گفته درست و کامل مائوتسه دون را در اینجا ذکر نمائیم تا تحریف گفته های مائوتسه دون توسط آقای "ش - آهنگر" برای خوانندگان واضح گردد. آقای "ش - آهنگر" در پایان نقل مائوتسه دون ماخذ آنرا ذکر نموده و ما را به صفحه ۲۳۴ جلد اول آثار منتخب مائوتسه دون رهنمایی نموده است.

هرگاه به صفحه ۲۳۴ جلد اول منتخب آثار مائوتسه دون مراجعه کنیم متن مکمل مطلب نقل شده در فوق چنین است:

«... هرگونه احساس ملی را از دست داده اند و منافع شان با منافع امپریالیست ها درآمیخته است. سرکرده آنها چانکایشک است^(۹) این اردوی میهن فروشان، دشمن سوگند خورده خلق چین است. (تاکید از ما است) بدون وجود این خیل میهن فروشان، امپریالیسم ژاپن هرگز به این گستاخی دست به تجاوز نمی زد.»

خوب دقت کنید! آنجائی را که رویش تاکید نموده ایم، چون مطابق میل نویسندۀ مقاله نبوده از قلم انداخته است. حتی آنطوری از قلم انداخته که دستور نویسندگی را نیز در نظر نگرفته است. زمانی که یک نقل قول را کسی مینویسد و میخواهد که از وسط مطلب نقل شده چیزی را ننویسد، بجای آن سه نقطه میگذارد. اما نویسندۀ مقاله برای اینکه خواننده را از متن اصلی منحرف سازد حتی همان سه نقطه را نگذاشته تا نکند که خواننده به اصل نقل و قول مراجعه کند. لنین این طرز برخورد با رهبران کمونیست را تقبیح نموده و آنرا رویزیونیسم تمام عیار نامیده است. زیرا این نوع برخورد با رهبران کمونیست بمنظور دگرگون جلوه دادن راه انقلاب است.

به نقل قول فوق دقت نمائید. زمانیکه نام چانکایشک گرفته شده شماره (۹) خورده است. نویسندۀ مقاله حتماً این شماره را از نظر گذرانده است و دقیقاً میداند که مائوتسه دون این گفته را در چه وقت و زمانی بیان کرده است. اما آگاهانه از آن چشم پوشی نموده است. اینک متن کامل مطلب مربوط به شماره فوق را که مربوط به نقل و قول فوق الذکر است در اینجا ذکر می کنیم:

«(۹) این گزارش را رفیق مائوتسه دون زمانی تقدیم داشت که چانکایشک پس از فروش شمال شرقی به ژاپن برسر فروش شمال چین با ژاپن چانه میزد و فعالانه عملیات نظامی خود را علیه ارتش سرخ دنبال میکرد. بنابراین

حزب کمونیست چین می بایست از تمام امکانات برای افشای چهره واقعی چانکایشک خاین استفاده کند و طبیعتاً جبهه متحد ملی ضد ژاپن که حزب کمونیست چین پیشنهاد میکرد، چانکایشک را در بر نمی گرفت. ولی رفیق مائوتسه دون در این گزارش، انشعاب احتمالی اردوی طبقه مالکان ارضی و بورژوازی کمپرادور چین را به علت تضادهای میان دولت های مختلف امپریالیستی متذکر می شود. چون بعد از تعرض امپریالیزم ژاپن به شمال چین که باعث تصادم شدید منافع امپریالیستهای انگلیسی و امریکائی از یکسو و منافع امپریالیستهای ژاپن از سوی دیگر گردید، حزب کمونیست چین به این نتیجه رسید که دارودسته چانکایشک که با امپریالیزم انگلستان و امریکا پیوند نزدیک دارد، ممکن است بدستور اربابان خود نسبت به ژاپن تغییر روش دهد، ازینرو حزب کمونیست سیاستی اتخاذ کرد که عبارت بود از وادار ساختن چانکایشک به مقاومت در برابر ژاپن. در ماه می سال ۱۹۳۶ ارتش سرخ که از شان سی می آمد، به شمال شان سی رسید و مستقیماً از دولت گومیندان در نانکن قطع جنگ داخلی و مقاومت مشترک در برابر ژاپن را خواستار گردید. در ماه اوت همان سال کمیته مرکزی حزب کمونیست چین طی نامه ای خطاب به کمیته مرکزی اجرائی گومیندان از آن دعوت کرد که برای مقاومت مشترک در برابر ژاپن متفقاً به تشکیل جبهه متحد پردازند و نمایندگان خود را برای شروع مذاکرات اعزام کنند. اما این پیشنهادات از طرف چانکایشک رد شدند. فقط در دسامبر سال ۱۹۳۶ موقعیکه چانکایشک در سی ان از طرف افسران گومیندان که طرفدار اتحاد با کمونیستها برای مقاومت در برابر ژاپن بودند، دستگیر گردید، مجبور شد خواستهای حزب کمونیست چین دایر بر پایان دادن به جنگ داخلی و مقاومت در برابر ژاپن را بپذیرد.» (تاکیدات از ما است) (منتخب آثار - جلد اول - یادداشت ها - صفحه ۲۶۲)

مائوتسه دون بصراحت بیان میدارد:

«نمی توان به همه تضادهای یک پروسه برخورد یکسان داشت، بلکه باید میان تضاد عمده و تضادهای غیر عمده فرق نهاد و مهمتر از همه سعی برای یافتن تضاد عمده نمود.» (آثار منتخب جلد اول صفحه ۵۰۴) تاکید از ما است.

اما "آقای ش - آهانگر" به تمامی تضادهای یک پروسه برخورد یکسان می نماید و می کوشد تا گفته های مائوتسه دون را برای فریب ذهنیت نسل جوان تحریف نموده و مطابق ذوق و علاقه اش بسازد. این عمل خلاف جهت گیری های مائوتسه دون و رهبران بزرگ انقلاب بوده و صریحاً رویزیونیزم است. مائوتسه دون زمانی که چین توسط ژاپنی ها مورد تجاوز و اشغالگری قرار گرفت در مجلسین آن بصراحت بیان نمود که:

«این مجلس تنها یک هدف دارد؛ برافگندن امپریالیزم ژاپن و ساختمان یک چین دموکراتیک نوین یا به عبارت دیگر ساختمان چین بر اساس سه اصل انقلابی خلق. در چین کنونی هدف دیگری غیر از این نمیتواند وجود داشته باشد، زیرا که دشمنان عمده ما فاشیست های ژاپنی، آلمانی و ایتالیائی هستند نه دشمنان داخلی.»

(منتخب آثار جلد سوم صفحه ۴۱) تاکید از من است

حزب کمونیست مائوئیست (افغانستان) در شماره های بیست سوم و بیست هشتم شعله جاوید دور سوم بطور مشخص و رک و صریح مواضع خود را در قبال اشغالگران، رژیم پوشالی و طالبان بیان داشته است. برای معلومات

بیشتر به این دو شماره مراجعه شود. چون در مورد این مقاله در شماره ۲۸ شعله جاوید دور سوم مفصلاً بحث گردیده نیازی به بحث بیشتر وجود ندارد.

بعد از اینکه افغانستان به اشغال امپریالیست ها به رهبری امپریالیزم امریکا در آمد، نمایندگان فکری و سیاسی فیودالیزم به دو گروه تقسیم گردیدند. اکثریت مطلق این نمایندگان زیر چتر اشغالگران با رژیم دست نشانده هم‌نوا گردیده و دولت دست نشانده را تشکیل نمودند. یک عده از نمایندگان فکری و سیاسی فیودالیزم در تعارض با امپریالیستها قرار گرفته اند که جنگ ارتجاعی قسمی شانرا ادامه می دهند. در چنین شرایطی خطر تسلیم طلبی ملی بیشتر از خطر تسلیم طلبی طبقاتی است. زیرا طالبان نیروی متحجر و آغشته به شوونیزم غلیظ ملیتی و جنسیتی است، لذا نیروهای ملی، دموکرات و انقلابی هیچگاه حاضر به پذیرفتن رهبری طالبان نیستند. بنابراین خطر تسلیم طلبی طبقاتی در قبال طالبان نه تنها کم، بلکه غیرممکن است. خطری که جامعه ما را تهدید می کند، تسلیم طلبی ملی در قبال اشغالگران و رژیم پوشالی است. ۱۵ سال گذشته بخوبی این مطلب را تثبیت نموده است.

باید با جدیت هرچه تمامتر علیه این تسلیم طلبی به مبارزه برخاست. تجارب ده ساله ما بیانگر آنست که به اثر مبارزات جدی و پیگیر حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، تزلزل و ناپایداری در صفوف تسلیم طلبان به وجود آمده و یک‌عده از این تسلیم طلبی گسست نموده اند و یک عده دیگر در حالیکه علیه اشغالگران موضع گرفته اند به نحوی از انحاء با تسلیم طلبی برش قاطع نکرده اند، و اکثریت مطلق تسلیم طلبان تا هنوز هم در این لجنزار دست و پا می زنند. آنها علناً به تبلیغ و ترویج تسلیم طلبی می پردازند و در واقع نه خواهان موضع گیری قاطع علیه اشغالگران اند و نه هم خواهان قطع رابطه با ایشان و تا هنوز معتقد اند که اشغالگران برای از بین بردن «لانه های فساد و تروریزم» به افغانستان لشکر کشی نموده اند و به این طریق می خواهند اشغالگران و رژیم دست نشانده را ضد تروریست جلوه دهند و با این ترفند توده ها و بخصوص نسل جوان را به خواب عمیق فرو برند.

امروز بزرگترین تروریست های جهان و سازماندهندگان اصلی تروریزم در جهان قدرت های امپریالیستی هستند. برعلاوه تمامی نیروهای بنیادگرای اسلامی مسلح در ابتدا توسط امپریالیست ها بنیان گذاری شده است و تا زمانی که برای شان استفاده ای داشته مورد استفاده قرار گرفته و چینی که دیگر استفاه ای برای شان نداشته در صدد از بین بردن شان بر آمده اند و آنها را تروریست خوانده اند. مگر همین امپریالیست ها نبودند که در زمان تجاوز سوسیال امپریالیزم به افغانستان نیروهای بنیادگرای مذهبی کشورهای اسلامی و حتی غیر اسلامی را آموزش های جنگی و نظامی دادند و آنها را مسلح نموده و به افغانستان اعزام نمودند؟

رابرت دریفوس در کتاب "بنیادگرایی مذهبی یا بازی شیطانی" در باره تربیه تروریست ها و سازماندهی شان توسط امپریالیزم امریکا چنین می نویسد:

«آن‌ها چریک‌هائی بودند که پس از جنگ به خانه‌های شان در الجزایر، مصر، لبنان، عربستان سعودی و آسیای میانه بازگشتند و آن‌ها جنگ را ادامه دادند. بسیاری از آن‌ها مهارت‌های تروریستی مانند ترور، خرابکاری و بمب‌گذاری را زیر دست و بال ایالات متحده و متحدانش آموختند.»

اکثریت مطلق کسانی که از آموزش‌های نظامی امپریالیزم امریکا استفاده نموده‌اند، همین حالا در افغانستان در زیر چتر امپریالیست‌های اشغالگر رژیم دست‌نشانده را تشکیل داده‌اند.

ترور مصطفی کاظمی همراه هفت نفر از اعضای پارلمان، که حین اجرای این ترور صدها شاگرد مکتب به قتل رسید، از طرف اشغالگران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده طرح و عملی گردید. ترور، بمباردمان‌ها و به گلوله بستن مردم بی‌گناه و به جنازه‌های شان بی‌حرمتی کردن از دیدگاه احزاب تسلیم‌طلب ترور محسوب نمی‌شود. از دیدگاه ایشان، اشغالگران و رژیم دست‌نشانده حق دارند دست به چنین اعمالی بزنند!!؟

امروز فقط سازمان‌هایی که در افغانستان و عراق علیه اشغالگران امریکایی می‌جنگند تروریست محسوب می‌شوند، اما سازمان‌هایی که در سوریه و یمن به آتش جنگ دامن زده و می‌زنند تروریست نیستند!! جنگ‌ها در افغانستان و خاور میانه به خوبی بیانگر آنست که هر نیرویی که علیه منافع امپریالیزم امریکا و متحدانش و هم‌چنین رژیم‌های ارتجاعی وابسته‌شان بایستد و به جنگ متوسل شود تروریست محسوب می‌شود. گلبدین تا دیروز تروریست و جنایتکار جنگی بود، اما امروز نه تروریست است و نه هم جنایتکار جنگی.

پس باید از لحاظ سیاسی هر موضوع را از دیدگاه علمی تجزیه و تحلیل نمود و در پس هر کلمات، الفاظ، وعده و وعید‌ها منافع طبقات را جستجو کرد، در غیر این صورت همواره قربانی سفیهانه فریب و خود فریبی خواهیم شد.

امروز توده‌های زحمتکش افغانستان به چشم سر می‌بینند که امپریالیست‌ها در هر حملهٔ سبعانهٔ خویش ده‌ها نفر را می‌کشند، صدها نفر زخمی و معلول بجا می‌گذارند و خانه‌ها و قریه‌جات را به ویرانه مبدل می‌سازند. کدام وجدان پاک می‌تواند این حملات تروریستی وحشتناک امپریالیست‌ها را نادیده گرفته و آن‌را "تامین دموکراسی" و "مبارزه علیه تروریزم" بخواند.

شعار مبارزه "علیه تروریزم" که از طرف اشغالگران و خائنین ملی طرح گردیده، یک شعار پوچ و میان‌تهی است. اشغالگران و رژیم دست‌نشانده می‌خواهند با طرح شعار "مبارزه علیه تروریزم" پرده ساتری بر روی تجاوزات و جنایات خویش بکشند. امپریالیزم امریکا با طرح این شعارمی خواهد که هژمونی خویش را بر جهان و بخصوص خاور میانه، آسیای میانه و جنوب آسیا تحمیل نماید.

«تحکیم حاکمیت قانون» که تسلیم طلبان خواهان آنند به معنی تحکیم حاکمیت اشغالگران در افغانستان می‌باشد. زیرا قانون ساخته و پرداختهٔ اشغالگران در خدمت رژیم پوشالی و تحکیم منافع اشغالگران قرار دارد. هر قانون بر مبنای مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه ساخته می‌شود و در خدمت حفظ و تحکیم آن مناسبات قرار دارد. محدودهٔ حقوقی توده‌های زحمتکش طبق صلاحدید این مناسبات تولیدی تعیین می‌گردد. قانون اساسی

که در افغانستان اشغال شده توسط اشغالگران و رژیم دست نشانده تصویب گردیده مستثنی از این قاعده نیست. لنین در این مورد مینویسد:

«حتی یک دولت دموکراتیک، ولو دموکراتیک ترین دولت ها، هم وجود ندارد که در قوانین اساسی آن ها روزنه و یا قیدی یافت نشود که امکان به کار بردن ارتش علیه کارگران و برقراری حکومت نظامی وغیره را، "در صورت برهم زدن نظم" و در واقع در صورتی که طبقه استثمار شونده وضع برده داری خود را "برهم زند" و بکوشد خود را از حالت بردگی خارج سازد، برای بورژوازی تأمین نکند.» (لنین - مجموعه آثار و مقالات - انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد - صفحه ۶۳۴)

هر سیستم سیاسی دارای قانون اساسی است. قانون اساسی در هر سیستم سیاسی نقش مهمی بازی می کند. در هر رژیم مبتنی بر مناسبات طبقاتی استثمارگرانه ولو جمهوری دموکراتیک بورژوائی وظیفه قانون دقیقاً آنست که سیستم سیاسی و سیستم اقتصادی استثمارگرانه را تضمین کند و بر توده های زحمتکش و طبقه انقلابی دیکتاتوری اعمال نماید.

بحث های تسلیم طلبان ما را به این نتیجه می رساند که رهبران این احزاب هیچ اعتقادی به مبارزه علیه اشغالگران امپریالیست ندارند. چیز اصلی و اساسی برای آن ها مبارزات قانونی است نه طرد و اخراج اشغالگران از طریق مبارزات غیر قانونی و قهری. مگر رهبران احزاب قانونی این را نمی دانند که برخورد قاطع اشغالگران بخاطر تأمین منافع ایشان است نه حقوق مردم زحمتکش افغانستان؟ آن ها دقیقاً این نکته را درک می نمایند، اما با پنهان شدن زیر نام "تحلیل از اوضاع کنونی" می خواهند تسلیم طلبی خویش را توجیه نمایند.

حقیقت اینست که باید از "اوضاع کنونی" تحلیل ها و ارزیابی های مشخص به وجود آورد و باید دانست که در "شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی" چه تغییراتی بوجود آمده است. این "شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی" باید از دیدگاه مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی تجزیه و تحلیل گردد و مطابق با این تجزیه و تحلیل استراتژی و تاکتیک های مشخص برنامه ریزی گردد.

سوال این جا است که چرا تسلیم طلبان فقط به شعار "تغییرات اوضاع کنونی" چسبیده اند، آنهم بدون اینکه جزئی ترین تجزیه و تحلیلی از "تغییرات اوضاع کنونی" ارائه بدارند؟ جواب کاملاً روشن است. به این جهت که برای راجستریشن احزاب و فعالیت های قانونی و علنی خویش دلیل و حجتی بیاورند. لنین در مورد انحلال طلبان روسیه که می گفتند: «حزب باید خود را با جنبش قانونی انطباق دهد» می نویسد:

«در دسر اینجا است که چنین نتیجه ای مطلقاً از مقدمه آن ها به دست نمی آید و می توان به همین سیاق گفت که: با توجه به تغییراتی... جنبش قانونی باید خود را با جنبش غیر قانونی انطباق دهد!

ببینیم این سر درگمی از کجا می آید؟

این سر درگمی از آنجا ناشی می شود که انحلال طلبان از گفتن حقیقت می ترسند و نیز از اینکه می کوشند در آن واحد روی دو صندلی بنشینند.» (همان اثر - صفحه ۲۹ - تأکید از ما است)

این بحث لنین دقیقاً تسلیم طلبان افغانستانی را نشانه گرفته است. تسلیم طلبان وطنی ما نیز می خواهند روی دو صندلی بنشینند. از یک سو حلقات و افراد تحت رهبری خود را فریب داده و خود را به اصطلاح مارکسیست – لنینیست – مائوتسه دون اندیشه جلوه دهند و جزواتی از لنین و مائوتسه دون را به دسترس شان بگذارند و از سوی دیگر با اشغالگران و رژیم دست نشانده سروسر داشته و مطابق قانون اساسی اشغالگرانه شان مبارزات خویش را تنظیم نمایند.

تسلیم طلبان ما نیز از بیان حقیقت می ترسند و هیچگاه حاضر نیستند که «تغییرات اوضاع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی» افغانستان را بطور حقیقی و علمی آن تجزیه و تحلیل نمایند، زیرا تجزیه و تحلیل وضعیت کنونی از نگاه علمی این نتیجه را بیان می دارد که افغانستان کشوریست اشغال شده و مستعمره. بعد از چنین تجزیه و تحلیلی نتیجه می شود که اشغالگران و رژیم دست نشانده دشمنان عمده کشور و مردمان کشور اند. در چنین حالتی وظیفه عمده مبارزاتی عبارت است از مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده. بناءً ضرورت می افتد که برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، فعالیت های مبارزاتی خویش را عیار ساخت. این کار امکان پذیر نیست مگر با ایجاد حزب غیر قانونی و فعالیت های غیر قانونی. اما برای کسانی که تسلیم طلبی را بر گزیده اند این کار مشکل تمام می شود و حتی ناممکن می گردد.

لنین به صراحت مخالف ایجاد تشکیلات قانونی است او به صراحت بیان می دارد:

«آن هایی که از "انطباق" سازمان غیر قانونی با جنبش قانونی سخن می گویند، ایده مطلقاً غلط از این تغییر شکل های سازمان غیر قانونی ارائه می دهند. مساله اصلاً این نیست! یعنی مساله اصلاً انطباق سازمان غیر قانونی با جنبش قانونی نیست. [سازمان های قانونی تکیه گاه هایی هستند که امکان می دهند ایده های هسته های غیر قانونی به درون توده ها نفوذ کنند. این ایده بدان معنی است که ما شکل تأثیر گذاری خود را تغییر می دهیم، به این منظور که به این تأثیر گذاری جهت غیر قانونی بدهیم.» (همان اثر صفحه ۳۱ – تأکیدات از ما است)

این بحث لنین در شرایطی است که روسیه یک کشور امپریالیستی است، با آنهم لنین مخالفت خود را صریحاً با فعالیت های قانونی اعلام می دارد. او معتقد است که از طریق شکل های غیر قانونی می توان مبارزات اصولی علیه تزاریزم را سازماندهی و رهبری نمود و از طریق هسته های غیر قانونی باید به درون تشکلات قانونی نفوذ نمود. به این معنی که از طریق مبارزات مخفی در درون تشکلات قانونی به فعالیت میان توده ها پرداخت. به همین خاطر است که می گوید:

«به این تأثیر گذاری جهت غیر قانونی بدهیم.»

این است انطباق مبارزات علنی با مخفی و قانونی با غیر قانونی.

مائوئیست ها منکر این بحث نیستند. آن ها معتقد اند که فعالیت های قانونی باید خود را با فعالیت های غیر قانونی منطبق سازد. یعنی با اتکاء به جهت عمده مبارزاتی (مبارزات مخفی و غیر قانونی) مبارزات و فعالیت های قانونی و علنی را با مبارزات و فعالیت های مخفی و غیر قانونی انطباق دهیم، نه بر عکس آن.

هسته های مخفی باید در درون نهادها، انجمن‌ها، اتحادیه‌ها و سایر تشکلات علنی و قانونی به فعالیت پردازند. نه به این منظور که هسته های مخفی خویش را با آن‌ها منطبق سازند، بلکه به این خاطر که فعالیت های آن‌ها را با مبارزات مخفی منطبق نمایند. این است تأثیر گذاری فعالیت های غیر قانونی بر فعالیت های قانونی.

تسلیم طلبان بر عکس معتقد اند که با "تغییر اوضاع" با استفاده از دموکراسی اشغالگران باید فعالیت های خود را بطور علنی و قانونی تحقق بخشید. بر مبنای همین دید غلط احزاب قانونی و علنی را ساختند و در وزارت عدلیه رژیم دست نشانده ثبت و راجستر نمودند و حزب غیر قانونی و فعالیت های غیر قانونی را با فعالیت های قانونی منطبق ساختند.

سبک کار تسلیم طلبان وطنی هیچ تفاوتی با سبک کار حزب کادت های روسیه ندارد. کادت ها نیز اعتقاد داشتند که:

«در حالی که حزب در مجموع سازمان های خود مجبور به غیر قانونی ماندن است، باید از همین امروز بکوشد بخش هایی از فعالیت خود را بطور علنی تحقق بخشد و به این منظور نهاد های مناسب ایجاد کند.»

لنین در مقاله "حزب غیر قانونی و فعالیت های قانونی" این موضعگیری کادت ها را چنین توضیح می دهد:

«حزب کادت ها در واقع مجبور است "در مجموع خود" غیر قانونی بماند و اعضای آن فعالانه می کوشند "از همین امروز" (که خدا را شکر مشروطه ای داریم) بخشی از فعالیت های خود را علناً تحقق بخشد.

فرض بنیادی ای که بطور تلویحی در همه سطرهای قطعنامه انحلال طلبان خود را نشان می دهد، اینست که "فعالیت های قانونی" اگر نه تنها فعالیت ممکن، دست کم مهمترین، پایدارترین و اصلی ترین فعالیت است.

این است تز سیاست کارگری لیبرالی که از بنیاد غلط است.

آن چیزی که غیر قانونی است، نه تنها حزب سوسیال دموکرات "در مجموع آن"، بلکه همه هسته های آن، و مهمتر از همه، تمامی محتوای فعالیت اوست که انقلاب را ترویج و آماده می کند. «همانجا صفحه ۳۳ تأکیدات از ما است.»

تسلیم طلبان وطنی از همان آغاز تجاوز اشغالگران امپریالیست به افغانستان کوشیدند که تمام فعالیت های خویش را علنی و قانونی تحقق بخشند. این فعالیت های قانونی و علنی اصلی ترین و مهمترین فعالیت های تسلیم طلبان را تشکیل می دهد.

در هر جامعه هسته ها و سازمان های مخفی و غیر قانونی پیکره اصلی حزب انقلابی را می سازد که در داخل کشور به فعالیت می پردازد. چنین حزبی برای تمرکز مبارزه طبقه کارگر و سایر زحمتکشان نیازمند به انقلابیون حرفه یی است که کار یکدیگر را دنبال کنند. همین انقلابیون حرفه یی اند که ارگان های مهم حزب را تشکیل می دهند و حزب را برای رهبری مبارزات علیه امپریالیزم و ارتجاع آماده می سازند.

لنین می گوید:

«رفرمیست ها در همه کشور ها وجود دارند، زیرا بورژوازی در همه جا به دنبال آنست که به طریقی کارگران را فاسد کند و آنها را به بردگان خوشنودی که هر گونه فکر رهایی از بردگی را کنار گذاشته اند، مبدل سازد.

رفرمیست ها انحلال طلبانند که گذشته ما را نفی می کنند و می کوشند کارگران را با رؤیاهای حزبی علنی و قانونی به خواب برند.» (همان اثر - صفحه ۱۵ - تأکید از ما است)

ما در اینجا بخود حق می دهیم که بحث لنین را با کمی تغییر بیان کنیم: در افغانستان رفرمیست ها تسلیم طلبانند که گذشته ما را نفی می کنند و می کوشند کارگران و بقیه زحمتکشان را با رویاهای حزبی علنی و قانونی به خواب برند. و آن ها را به بردگان بی میهن برای اشغالگران تبدیل نمایند.

برای تسلیم طلبان اصلاحات و رفرم همه چیز است، اما هدف نهایی هیچ. با این بحث شاید صدای اعتراض تسلیم طلبان بلند شود و بگویند که ما در هیچ جای بیان نکردیم که رفرم همه چیز و هدف نهایی هیچ است. این تهمت بیست نیست. در جواب می گوئیم که وقتی اشغال کشور از طرف احزاب تسلیم طلب نادیده گرفته می شود و هیچ موضعگیری علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده به عنوان دشمن عمده کشور و مردمان کشور به چشم نمی خورد، و هم چنین تعیین وظیفه عمده مبارزاتی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده برای طرد و اخراج قهری اشغالگران و سرنگونی رژیم دست نشانده کنار زده می شود و بجای این موضعگیری اصولی، موضعگیری های تسلیم طلبانه جا بجا می گردد و اشغال کشور «طلیعه امید در چشمان اشکبار ملت زخمی افغانستان» نامیده می شود و از "کمک های" اشغالگران تقدیر بعمل می آید و از آن ها خواسته می شود که با «قاطعیت» برای تحکیم قانون اشغالگرانه خویش بکوشند، چیزی نیست جز بیان اینکه رفرم همه چیز و هدف نهایی هیچ است.

مبارزه انقلابی نیاز به خط انقلابی دارد، چیزی که تسلیم طلبان بطور مطلق از آن مبرا اند. خط و مشی ارائه شده توسط تسلیم طلبان و عملکرد ۱۵ ساله شان بیانگر آن است که خط و عمل شان بورژوا کمپرادوری است و در خدمت به اشغالگران و رژیم دست نشانده قرار دارد.

هر قدر که خط تسلیم طلبی بین نسل جوان و توده های زحمتکش نفوذ کند به همان اندازه جنبش طبقه انقلابی ضعیف تر می گردد، به همان اندازه اشغالگران و رژیم پویشی در تطبیق طرحات خاینانه خود موفق تر می گردند. چرا اشغالگران سوسیال امپریالیست به نقشه و طرحات رفرمیستی خویش که دامنه آن از اصلاحات و رفرم های اشغالگران کنونی وسیع تر بود موفق نگردید و اشغالگران امپریالیست توانست بیش از سوسیال امپریالیست ها دوام آورده و در بین نسل جوان و توده ها نفوذ نمایند؟ دلیل آن کاملاً واضح و روشن است. بعد از کودتای سیاه هفت ثور نیروهای چپ (مشخصاً شعله یی ها) تماماً توانستند که تحلیل درستی از وضعیت جامعه افغانستان به عمل آورند (به استثنای "گروه انقلابی خلق های افغانستان" که در ابتدا مقابل رفرم کودتا چپان متزلزل بود و بعد از چندین ماه متوجه این نقیصه گردید) و علیه کودتا چپان موضعگیری نمایند و در جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیسم و دست نشاندهگان شان شرکت جویند و به بسیج و سازماندهی توده ها علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده پردازند. اما با اشغال افغانستان توسط اشغالگران امپریالیست کنونی اکثریت شان تن به تسلیمی و تسلیم طلبی دادند. این تسلیمی و تسلیم طلبی در قبال اشغالگران توهومات بیش از حد میان توده ها و نسل جوان را دامن زد و یکی از موانع جدی سر راه نیروهای انقلابی ایجاد نمود. این توهومات و بخواب بردن نسل جوان و طبقه انقلابی باعث گردید که عمر رژیم دست نشانده و اشغالگران امپریالیست طولانی تر از عمر اشغالگران سوسیال امپریالیست و رژیم دست نشانده شان گردد. لذا در شرایط کنونی افغانستان، مبارزه با تسلیمی و تسلیم طلبی جزء لاینفک مبارزه با اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده می باشد.

لنین نقش رفرمیزم برای تضعیف جنبش کارگری را چنین بیان می دارد:

«هر چه نفوذ رفرمیستی در بین کارگران قوی تر باشد، طبقه کارگر ضعیف تر، وابستگی اش به بورژوازی بیشتر، و خنثی کردن اصلاحات با طرفنها و نیرنگ های مختلف برای بورژوازی سهل تر خواهد بود. هر اندازه که جنبش طبقه کارگر مستقل تر، اهداف آن عمیق تر و وسیع تر، و از کونه بینی رفرمیستی آزادتر باشد، حفظ اصلاحات و استفاده از آن ها برای کارگران آسان تر خواهد بود.» (دو مقاله از لنین: "مارکسیزم و رفرمیزم" و "حزب غیر قانونی و فعالیت های قانونی" صفحه ۱۵ - تأکیدات از ما است)

در افغانستان تسلیم طلبان همان رفرمیست هایی اند که با حيله و نیرنگ های مختلف وابستگی توده های زحمتکش و نسل جوان کشور را به اشغالگران و رژیم دست نشانده بیشتر نموده اند. تسلیم طلبان از جمله بهترین خادمین اشغالگران و رژیم دست نشانده به حساب می آیند که در جهت تأمین منافع اشغالگران خواهان برخورد قاطع اشغالگران علیه توده ها در جهت تأمین و تحکیم قانون اشغالگران اند.

تسلیم طلبان از همان آغاز اشغال کشور این تجاوز و اشغالگری را به فال نیک گرفته و علیه موضعگیری های انقلابی به مبارزه برخاستند. نشر اولین شماره شعله جاوید - دور سوم - ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان خشم تسلیم طلبان وطنی را برانگیخت. آن ها نشر شعله جاوید را خیانت به نسل جوان نامیده و لعن و نفرین به ناشرین شعله جاوید فرستادند. برای فریب نسل جوان استدلال شان این بود که این ها با این کار می خواهند بقیه شعله یی ها را به کشتن بدهند. به این شکل تسلیم طلبی خود را توجیه می نمودند. تسلیم طلبان تا آن حدی پیش رفتند که علناً بیان نمودند که هر گاه کوچکترین ضرری بما برسد ما خانه تیمی اعضای حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را - که فکر می کردند از موقعیت آن اطلاع دارند - به رژیم نشان می دهیم؟! حتی یک تن از اعضای برجسته و کادر مرکزی تسلیم طلبان در داخل یک دواخانه در حالی که یکی از رفقای ما آنجا حضور داشته به تبلیغ موضوعات فوق الذکر پرداخته که با عکس العمل شدید رفیق ما مواجه گردیده و رفیق ما او را از دواخانه بیرون نموده و از او خواسته که هر چه می گوید و می خواهید بگوئید کتباً بنویسید. اما تسلیم طلبان از نوشتن عاجز ماندند. زمانی که اعضای حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با این قضیه جدی بر خورد نمودند و رو در روی تسلیم طلبان قرار گرفتند، قضیه فروکش نمود. در غیر آن صورت احتمال آن می رفت که عملاً برای ضربه زدن به حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با رژیم پوشالی همکاری نمایند.

لنین خشم تسلیم طلبان را علیه جنبشی که فراتر از رفرمیزم می رود چنین ارزیابی می نماید:

«واقعیت چهارم: هنگامی که جنبش اقتصادی کارگران شعارهای فراتر از رفرمیزم اتخاذ می کند، خشم و لعن و حملات انحلال طلبان را بر می انگیزد (و از آن به عنوان "دیوانگی"، "باد در هاون کوبیدن" و غیره یاد می کنند).

نتیجه چیست؟

انحلال طلبان در حرف رفرمیزم را به عنوان یک اصل رد می کنند، اما در عمل همواره بدان می چسبند. آنان از یکسو به ما اطمینان می دهند که اصلاحات از دیدگاه آن ها همه چیز و همه هدف نیست، اما از سوی دیگر، هر

زمان که مارکسیست ها از رفرمیزم فراتر می روند، رفرمیست ها به آنان حمله ور می شوند و نفرت و فریاد و اعتراض سر می دهند.» (همان اثر - صفة ۱۷ - تأکید از ما است)

تسلیم طلبان افغانستانی در حرف حالت اشغال کشور را قبول دارند و حتی تضاد عمده با اشغالگران را می پذیرند، اما در عمل مشی تسلیم طلبانه را پیش می برند. قانون اساسی اشغالگرانه و انتخابات فرمایشی رژیم دست نشانده و اشغالگران را قبول دارند، کمپاین های انتخاباتی راه می اندازند و افراد شان را به پارلمان و شوراهای ولایتی کاندید می نمایند. به این ترتیب گذشته (خط سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین) را نفی نموده و با گسستن از آن تن به تسلیمی و تسلیم طلبی داده اند. در حالت اشغال کشور ارتباط بین تسلیمی، تسلیم طلبی و نفی گذشته امری کاملاً واضح و آشکار است.

تسلیم طلبان با این وضعیت مهر تأیید بر اشغال کشور می زنند و تمام برنامه های اشغالگران و رژیم پوشالی را عملاً تأیید می نمایند. آن ها برای فریب نسل جوان کتاب هایی از مارکس، لنین و مائوتسه دون را گاه و بیگاه مطالعه می نمایند. بخصوص دو مقاله از لنین به نام های "مارکسیزم و رفرمیزم" و "حزب غیر قانونی و فعالیت های قانونی" را نشر و باز نشر می نمایند و به دسترس جوانان قرار می دهند. اما چه باید کرد، دو تاکتیک... دولت و انقلاب، انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد، و ... از لنین، در باره سیاست، چهار رساله فلسفی و ... از مائوتسه دون زیر هزاران خروار خاک گور می شود. به این ترتیب عملکرد تسلیم طلبانه و رفرمیستی خود را می خواهند توجیه نمایند.

هر گاه این دو مقاله ("مارکسیزم و رفرمیزم" و "حزب غیر قانونی و فعالیت های قانونی") لنین دقیقاً مطالعه گردد به خوبی مشخص می گردد که لنین به صراحت علیه رفرمیزم و احزاب علنی و فعالیت های قانونی موضع گیری نموده و آنرا یک حرکت و عملکرد انحلال طلبانه نامیده است.

هیچگاه نمی توان کسی را که دو مقاله و یا چند کتاب از مارکس، لنین و مائوتسه را مطالعه می نماید مارکسیست - لنینیست - مائوئیست نامید، بلکه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست کسی است که مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم را به عنوان رهنمای عمل و اندیشه اش قبول داشته و به کار بندد و صریحاً این مطلب را اساسنامه ای بسازد. حرکت و عملکرد تسلیم طلبان در حقیقت امر به معنی جایگزین نمودن سیاست لیبرالی بورژوازی به جای سیاست مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است.

تسلیم طلبان با این گونه حيله گری می خواهند سیاست بورژوایی خویش را انقلابی جلوه دهند، در حالی که ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی در برابر ایدئولوژی امپریالیزم و ارتجاع جهانی قرار دارد. در جامعه طبقاتی هیچگونه ایدئولوژی خارج از طبقات نمی تواند وجود داشته باشد. بناءً هر گونه کم اهمیت گرفتن ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی به معنی پذیرفتن و تقویت نمودن ایدئولوژی بورژوازی تا همان حد است.

در مورد موضوع حزب مخفی و غیر قانونی و فعالیت های علنی، موضع حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان کاملاً دقیق است. برای رهبری هسته های علنی و قانونی (اتحادیه ها، انجمن ها و...) نیروهای انقلابی باید پیشاپیش آنها و در پیوند با آنها حرکت نمایند، تا به جهت گیری های قانونی شان جهت گیری های غیر قانونی بدهند. این موضعگیری روشن، دقیق و قابل فهم است. حزب ما اعتقاد دارد که باید به طور روز افزون به

جنبش های قانونی جهت گیری های غیر قانونی داده شود، نه اینکه حزب مخفی و غیر قانونی خود را با جنبش های قانونی انطباق دهد.